

ابوالقاسم کزکانی

۲۷۱

نقل است که روزی شیخ ابوسعید بن ابیخزروان شیخ اجل قدس الله تعالی به درگاه او در شهر موس با هم نشستند بودند بر یک سر بر چاه
از درویشان پیش ایشان ایستاده بودند و آنحال بر وی درویشی گزیدند که آیا منزعت و قدر این دو بزرگ چیست شیخ ابوسعید
الحال اندر ویس از پیش خود خواهد گفت هر که خواهد دو پادشاه هم بسند در یکجا می در یک وقت کو نظری باز کن و در گذرد و در پیش
این سخن از وی شنید حق تعالی بجای از پیش چشمش برداشت تا صدق سخن شیخ بر دلش کشف گشت و بزرگوار می هر دو را بدید پس
به دلش بگذشت که آیا خداوند تبارک و تعالی امروز در زمین هیچ بنده دارد بزرگوار تر ازین هر دو شخص شیخ ابوسعید نیست او را دانست
رومی به و کرد و گفت در کمترین ملکی از ملکهای خداوند هر روز هفتاد هزار چون ابوسعید و ابوالقاسم بیایند و بروند ما که هستیم که از ما
توان برود نقل است که انصار کمال وقتی در راهی میگذشت جوانی بزودی آمد که مرایضی کن گفت برو بزرگوار ما در هر چه
تر که بگذشت همانست آنچنان در آن روز بزرگوار رفت و شرط خدمت بجای آورد برخلاف سابق هر چه او را فرمان داد عمل نمود
از تغییر حالت پسر تعجب نمود و آنرا لکر فکلی که از پسر داشت رفع شد روزی در خلوت از او پرسید که این تغییر حالت که از برای
تو پدید کرده و سبب چه شد که پیش ازین برخلاف این بودی پسر از برای چه سبب ایان نمود پدر را از آنحال تعجب و دیده و دست
بگرفت و بزرگوار شیخ آمد پسر در زمره مریدان شیخ معدود گشتند از این حکایت ارشاد میشود مرید بر اطاعت و شنیدن قول بزرگوار
و مرشد که در آن خود تاثیرست که مایه هدایت مرید است بر ابهامی خیره خوبی نقل است که وقتی برای میگذشت جوانی است
خرقه شیخ را بر او بسته و بر رفت روز دیگر شیخ توسط یکی از مریدان چند دنیا در بخت آنچنان بفرستاد و پیغام داد که چون اینستم ترا
بزرگوار متباج است و آنخرقه را قیمتی نیست باشد این زر را فرستادم تا بصارف خود برسانی آنچنان چون ایگونه مدد بانی از آن
عارف اجل دید خرقة را بر داشته بزرگوار می آمد و در پای آن شیخ افتاده توبه نمود از مریدان خاص او حمد و گریه علی چنین است
آنرا که استعدا و فطری باشد بکین نظر مرشد تغییر کلی از برایش حاصل است و در آنکس که استعدا می باشد اگر سالهای در آن
خدمت مرشد را نمود همچنان بی توفیق در روزگار خواهد ماند و از دنیا و آخرت محروم خواهد گردید و آنعارف کمال وقت
بزرگوار کانی و ایام خود را در دنیا بسر ببرد تا زمان زندگی از او دعای گفت سال و فاش مصنوعیت و لی از ترجمه اش
مستفاد گردید بچند سال قبل از وفات عارف اجل کامل ابوسعید بن ابیخزروان است و الله تعالی اعلم کزکانی بضم کاف

ابوالفضل محمد بن حسن

از مشاییر و معتبرین عرفای و احسنه چهارم و اوایل پایه پنجم هجری است در زمان سلطنت و اقتدار غزنویان در خراسان
معروف و مشهور بوده و از آنجا بشام نقل کرده در بیت البصرین ساکن گردید و او غیر از ابوالفضل بن حسن سرخی پسر شیخ ابوسعید
و شیخ ابوالفضل خلی صاحب این ترجمه پیر ابو الحسن علی بن عثمان غزنوی صاحب کتاب کشف المحجوب است همچنانکه گفته است
که اقتدار من در طریقت با اوست و هر چه من رسیده است از دست و آنعارف کمال عالم بود بعلم تفسیر و روایات و او
مرید شیخ ابوالحسن حسری بود و صاحب ترویج از اقران ابو عمرو قرظینی و ابوالحسن سالبه است و هشت سال حکم عزت
بگوشا میگردید و نام حوزد در میان خلق کم کرده و بیشتر بجهل لگام بودی عمری در از یافت آیات و کرامات وی بسیار
بود اما لباس مشغوفه داشتی و با اهل رسوم یعنی آنان که متلبس باین لباس بودند شدید بود من هرگز از وی هیچ ندیدم
بودم از وی شنیدم که می گفت **الدُّنْيَا بَوْمٌ وَلَنُفَاهَا صَوْتٌ** و نیامد روز است و ما را در اینجا و طیفه روزه است

ابوالفضل محمد خلیل

۲۷۳

اہم صاحب کشف المحجوب کہنے کہ وقتی من بردست وی آب میرنجم بر خاطر من گذشت کہ چون کار ما بتقدیر وقت
 چرا از آردان بسند کی پیران کند امید وقتی کرامتی را آنکارف کامل فی الحال گفت امی سپردانستم آنچه را ازین
 ہر حکمی اسبسی است چون حق تعالی خواہد کہ عوان بچہ راناج ملکیت دہد نخت ویرا تو بہ دہد و بخدمت دوستی
 مشغول کند تا آنخدمت کرامت ویرا سبب گردد و ہم او نقل کردہ کہ وقتی دیگر از بیت البحرین امی قصد و مشق
 داشت باران آتہ بود و او را کل بد شواری میرفتیم گناہ کردم بنیلین شیخ خلیفہ بود زیادہ مراجع حاصل آمد پرسیدم یا
 ایخاں کہ در تومی بسیم چونت گفت تا من ہمت از راہ توکل برداشتہ ام و باطن خود را از راہ وحشت گناہ داشتہ
 خداوند تبارک و تعالی قدم مرا از وصل گناہ داشتہ است مراد ازین بیان آنست کہ در راہ توکل صادقم و چون تر از
 در دل من نیست و اطمینان دارم از از روی ترس و بیم نیست مراد ہم علی بن عثمان صاحب کتاب کشف المحجوب نقل کرد
 کہ آنکارف کامل حکایت کرد کہ وقتی اولیای خدا تعالی را در باد یہ اجتماعی بود و پیرین شیخ ابو الحسین حسری بود و او را
 میرود ناگاہ کرد و میرا دیدیم کہ ہر یک بر تختی آمدند حسری وہی از انہا بگردانید و باہما القاتی کرد و در آنحال جوانی ایام
 میآید با نعلین گستہ و عصای شکستہ و پای از کار شدہ سری بر ہنڈا نام سوختہ نجف و تر از کشتہ شیخ اجل حسری بر جہت و
 پیش روی با زلفت و او را بدرجہ بلند بنشانید من متعجب شدم بعد از ان از شیخ پرسیدم آن کہ بود کہ اینہ از روی احترام بود
 گفت ولی است از اولیای حق تعالی کہ متابع ولایت نیست بلکہ ولایت متابع ولایت یعنی وی مقصد ولایت نیست و
 ولایت فرود نیامد کہ مطلوب منظور وی باشد و آنکارف کامل را از نہ کافی در بیت البحرین مابان آمد سال فاش
 مضبوط نیست ولی از ترجمہ اش بچا کہ مستفا کرد دید مقارن بودہ است با او ایل صد و ما نہ پنجم ہجری و اللہ اعلم
 پوشیدہ نماز کہ ترجمہ آنکارف کامل را در بسیاری از کتب متع کرونیافت چون ابو الحسن علی بن عثمان غفر
 ہم معاشرت با او ہم از مریدان اوست ترجمہ او را در کتاب خود کہ سمی است کشف المحجوب گاشتہ و ترجمہ بعد از او
 از کتاب نقل کردہ اند و ترجمہ آنکارف کامل را در این مقام تا نماز نجات لانس نقل نمودیم کہ او از کشف المحجوب نقل نمودہ
 بر این چیزی بدست نیامد کہ مسطور کردید خلیفہ بضم خاں مجہوشید تا منقوط و قانیدہ و لام و یا نسبت از شہر
 غ است و بفتح خاں مجہوسکون یا منقوط نیز ضبط شدہ بیت بحرین بفتح جیم و سکون با مودہ در اول و یا و نو
 نکام بضم لام و تشدید کاف الف و ہم و تحفیف کاف نیز گفتہ اند و آن کہ بیت مشرف بر انطیکہ و حصید و طوطک
 و آن محلی است از کوہ لبنان و این کہ کشیدہ شدہ است در خاک شام و اللہ تعالی اعلم انہی

ابو خیر عثمانی

نامش احمد بن محمد است نشو و نمایش در ری بودہ است و در ماہ چہارم ہجریہ در میان این طبقہ معروف شیخ الاسلام خواہ
 اجل عبد اللہ انصاری گاشتہ کہ من سزودہ تن از این طبقہ را دیدہ ام کہ ویرا دیدہ اند و او شاکر و عارف اجل شہلی بودہ
 است و نسبتش بدست و او زیادہ خوش رو و مزاج بودہ است اورا گفتند این چه حالت است کہ ہمہ روز و ہمہ وقت را
 طبیعت میلکنی گفت دانستہ باشید کہ مرا ہیج برہد و ما یہ نیست بجز این کہ در ویشان از سخن من نماند ہم او گاشتہ کہ پس از
 اورا اینجاب دیدند گفتند من حال تو چون شد گفت پس از وفات مرا پیش خود خواند و خطاب کرد توئی کہ تیرہ پوشیدہ
 در این من باطن من جہاد کردی گفت ہلا و کانت خلیفۃ و آفتابک بقلبک علی پر حق مرا

شیخ ابودرعدار دہلی

۲۲۳
 با من بگذاشتی و روی دل بسوی من گذاشتی یعنی جواد با نفس اولی است از جواد کردن با کفار
 جواد اکبر با نفس کردن است جواد بدان تو اصغر آن را جواد با کفار

و ہم او نقل کرده است که در پایان زندگی بسواره میگفته است بدنیاتی چه کردی چون بر سفر آخرت بندی
 چه خواهی کرد و ہم از دست که میگفته که روزگار جای تن آسانی نیست بهتر آنکه زود تر روی سبزی آخرت بگذاری
 در احتیاج بدین راه باید شیخ اجل سعدی شیرازی مضمون این بیان نزدیک است که میفرماید
 ایها الناس جهان جای تن آسانی نیست مرددانا بجهان داشتن ارزانی نیست

و ہم از دست که گفته روزگار را سهل گیرید تا بر شما سهل و آسان بگذرد زود بضم زار میجو و سکون با جمله و فتح صین

شیخ ابودرعدار دہلی

نامش عبدالوهاب پدرش محمد بن ایوب بوده در نایسیم و اوایل ماه چهارم در میان این طبقه معروف اصلش از اردو است
 و نشو و نمایش در شیراز و با شیخ اجل کامل ابو عبد الله بن خنیف معاشرت و زاهد و عابد و عالم بوده است عمری در آن
 یافته و او را نیز گویند از اساتید ابو عبد الله بن خنیف است وقتی در ایام حج از کعبه آمد نیت به راه بود نقل است که وقتی شیخ
 اجل ابو عبد الله بن خنیف از شیراز عزیمت سفر کرد و بزودی آمد تا استمداد بهمت نماید مقداری گوشت پخته که بوی گرفته بود
 در وقت غذا بنزد او آورد که بخورد و شیخ بد آنچه از آن خورد و با مریدان بد آنسوی که قصد داشت بیرون شد مرحله چند چون
 راه را به پیوند صحرائی افتاده راه را کم کرد و سه روز که سینه نازد که هیچ قوتی از برای ایشان فراهم نیامد با صحنی که
 اصحاب داشتند گفت در اطراف خود جستجو کنید شاید صیدی بیابید که روزی سد جوع نماید تا بلکه جانی با آید و این
 بر ما نینم درین گفتگو بودند که سگی پدیدار شد ناچار اطراف آنرا گرفته و گرفتند و کشتندش در میان خود قسمت کردند
 هر یک بجهت اضطرار نصیب خود را خورد و کله آن سگ که قسمت خویش شده بود در نزد شیخ گذاشته بودند و شیخ متعجب
 بود که در آن کار چگونه وقت سحر شد سر آن سگ بسخن آمد و گفت این سزای کسیت که گوشت بوی گرفته از سفره
 ابو زره نخورد و شیخ را از آن حال تعجب و یاد و اصحاب را بنزد خود خواند گفت این سفر را ما با حشر نخواهیم بروید چرا
 کرده بنزد ابو زره رفتی معذرت خواهیم و طیت جویم پس با مریدان به شیراز بازگشت نزد شیخ ابو زره رفت و معذرت
 خواست آنگاه با مریدان روی سفر آوردند از آنجا که تار شاد و میوه در بر آنکه چون بنزد بزرگی شخص روی آورد در آن حال نگاه
 بر اعمال افعال دنیا آورد و با او در هر مقام همراه باشد تا توفیقش بمقام خیر و خوبی رسمنون کرد و در ترجمه او
 آورده اند که ابو زره در آخر عمر بر اطوار و کفار بر بعضی از صوفیه مسکون شد و افعال و اعمال آنها را تقیص می نمود و جامع
 بزرگان این طبقه گفته اند که عمل صحیح این بود که او داشت این طبقه که بر غیر رسم معمول اینجاست رفتار نمایند طین بر آنها و
 و اعمال افعال آنها را تقیص نمودن لازم است بحکم انکار کامل ایام زندگانی در شیراز بارشاد و خلاق میگذاشتند
 و در سال سیصد و پانزده هجری از آنجهان فانی رخت برای جوادانی کشید و در بجا تاک مدفون گردید و پانزده
 سال قبل از وفات شیخ اجل ابو عبد الله بن خنیف و زمان پادشاهی عماد الدوله دیلمی و در بعضی نسخ نجات است
 دیده شد که وفات و یاد او در چهار صد و پانزده نوشته و این خود مسلم است که غلط است و در نسخه باید سه کتبت شده
 با حکایاتی که شیخ اجل ابو عبد الله بن خنیف از وفات انکار کامل بشبه در سال سیصد و پانزده هجری است

شیخ ابوالحسن شافعی

از مشایخ و اخوان سیم و اوایل ماه چهارم هجری بوده است و وی از بزرگان اهل حال و یگان این طبقه است و از اصحاب
 شیخ علو و نوریت و از اصحاب شیخ بهیر و بعبریت و از اصحاب شیخ حنیفه مرعشی و از اصحاب ابراهیم بن ادهم
 است و او با مقتدر عباسی و اخید که از قبل او در شام بود معاشر و شیخ ابواسحق شامی چنان اتفاق افتاد و وقتی گذارش
 بقصبه جبت افتاد صحبت و برادر یافت و از همت و توجه وی تربیت یافت همچنانکه در شرح احوال خواجه احمد ابدال اشار
 بدین بیان خواهیم نمود و انعارف کامل همچنانکه در بعضی از کتب اینقوم مسطور است اکثر ایام زندگانی زیاد عک شام بهیر
 سال و فاش مضبوط نیست ولی از ترجمه اش چنانکه مستفاد گردید معاصران بوده است با اوایل ماه چهارم هجری در
 نجات الامن مسطور است که قبر وی در عک است و مردمان بدانجا استمداد تبرک جویند از وصایا اوست که گفته عمر را
 از برای آزار مردمان نخواهید بلکه از برای آشتی ایشان خواهید که ما در طریقت غیر ازین نیست که آزار کسی نخواهیم
 تا تو اینم رحمت گمان خواهیم خواجه حافظ میفرماید

مباشش در پی آزار و هر چه خواهی کن که در طریقت ما غیر ازین کنیابی نیست

شیخ علو بکسر عین مهله و سکون لام و دواو شیخ بهیره بغیم ما و فتح بار موعده و سکون یا به شناه تمانه و فتح راه
 مرعش بفتح سیم و سکون را مهله و فتح عین مهله و شین مجهر تکه بفتح عین مهله و تشدید کاف واقع در سائل بحر شام
 از اعمال ارون و از اعلیم رابع محسوبست یا قوت جموی نگاشته که بهترین مکانی از سواحل شام از حیث بنا و عمارت
 و استحکام باره بدست ابن طولون شد و جماعتی از اهل فضل و علم بدانجا فرستادند از جمله تیار کاش

ابوالولید احمد بن ابی الرجا

از مشایخ علمای عرفانی و احسن بانیان سیم هجری است زمان برون از رشید تا اوایل خلافت المومل علی
 در یافته مولد و نژاد وی قریه از اذانت که متصل بوده است بشهر بسات و او عالم بعلوم ظاهر و باطن است از تلامذ
 امام اهل عالم احمد حنبل است بغنون فضایل ارسته بود و بخاری در صحیح خود از او حدیث نقل میکند و او در زمان طولک
 طهریه در هرات معروف و مشهور بود و طلحه بن طاهر را بادی اتحاد و مخصوص بسیار از امانی الملک از علوم ظاهر و باطن
 وی بقات عالی رسیده ترقیات علمی و نفسانی نموده نقل است که در بدایت حال ان عالم اهل کامل مای بسیار و نقدینه
 بسیار داشت همه را در طلب اخذ حدیث و حج و غزای صرف کرده است پیوسته از هرات سفر میکرد و هر گاه مال می باغ برسد
 ببرات مراجعت کردی دیگر بار بعضی از اطاک خود بفروختی و باز سفر رفتی و حج کردی تا جمله مال خود بدین طریق نفعه کرد
 نقل است که وقتی یکی از دوستان او بچار هزار درم محتاج شد نزد وی اظهار احتیاج نمود چون بخانه خود رفت وی چهار
 هزار درم در کسبه کرده نزد او فرستاد و اندوست مهم خود کفایت کرد پس از مدتی مبلغ را نقد کرده در صتره بوی با بپوشان
 ابو الولید قبول نکرد و پیغام فرستاد که من آنچه را نداده بودم که پس بگیرم اندوست برخاست و تبرکین وی رفت
 و سلام کرد و انعارف کامل گفت اگر نه رد سلام و جب بودی جواب سلام تو باز ندادمی چاره هزار درم را چه قدر باشد که
 من آزار باز پس ستانم و هم نقل کرده اند که وقتی دیگر از مکانی میگذاشت ششم را دید که سبب خانه صاحب شرط هجری در آنجا
 رسید

ابو شجاع و غیره

۲۷۶

پرسید گفتند چهار هزار درم مقرر و خواست نزدیک رفته گفت او را مانعید و کفایت تا قرص او را او اند و آن شخص
 کرده و آن عالم عامل روزگار زندگانی بقریه از اذان هرات بسیر میبود تا در سال دویست و سی و دو هجری در زمان
 عبدالله از ملوک طاهریه و ارباقی را بسدی فانی برگزید و در قریه ارادان مدفون گردید جامی نگاشته که قبر
 وی اکنون در قریه از اذانست مردمان از هر کرده از ازیارت نموده و بدان تبرک جویند و او را در طرق سیر سلوک
 کلماتی بوده است بس عالی آنچه را که از انکلمات بدست آمد در ایتمقام نوشته شود از جمله آنهاست که گفته عالم که علم
 خود را در غیر موق بخرج داد به تراز جا بلیست که در جهل خود مانده باشد چه بر آن ضرر مانده است و این فساد میترسند
 حاصل است که بناید علم را بغیر اهل ان موخت و نیز از کلمات نصیحت آیات است که گفته علم را چون با آداب آن
 از ان علم فایدهت خواهی بود و مردمان از آن مشتغع خواهند شد و چون غیر این باشد هر لحظه از آن ضرر کلی خواهی دید
 و ترا به مالک خواهد افکند و قتی کسی بسفری میرفت از و وصیتی خواست که با همراگان خود اگر باطن توانی بمراسم
 نمود بظاهر دوستی را از دست ده چه بدون اتحاد و انس نتوان سفرهای طاهر و باطن را نمود از و پرسیدند یا شیخ بود
 و اتحاد در میان دو نفر از چه پدید کرد و گفت چون از یکدیگر طمع نیور بریزند قهر او دوستی پدید آورد در میان ایشان ماند
 و اگر غیر ازین شد لحظه بر جای نماند رجا بفتح را جمله و جیم مجهر از اذان بزار مجهر و الف و ذال مجهر
 و نون از قراء هرات بوده است چنانکه اشارتی بدان فت و قبر انصارف کامل در اینجا بوده است

ابو الشجاع فرزاد و محمد بن محمد بن عبد بن ابی

اگر چه در حد و وزارت عباس بشمار میرود ولی خود در سلک صلحا علماء انهد منظم بود و در فنون شتی بیسی طولی داشت
 چون فقه و حدیث و اعراب تاریخ و چندین تصنیف نافع برداشت و برای تجار با بن مسکویه ذیلی ساخت آنچه ابو علی
 پس از فوت عضد الدوله باز کرده بود ابو شجاع بکس نمود غزالدین علی بن عبدالکریم در کتاب کامل او را بعلم ادب نوشت
 اصله من بعد ذل و اولد بالامواز و قرأ الفقه علی الشیخ ابوالشیرازی و کان عالماً بالعربیة و له
 تصانیف منها ذیل تجارب الامم و كان عقیفاً عادلاً حسن التبره کثیر الخیر و المعروف
 و هم جمال الدین ابوالفرج بن جوزی در ترجمت وی از تاریخ منتظم میگوید و کان ابو الشجاع قدراً الفقه و العزیز
 و سمع الحدیث من جماعه منهم الشیخ ابوالشیرازی و صنف کتبا منها کتابه الذی
 ذیل علی کتاب تجارب الامم لقب ابی شجاع طبرالدین است در سال چهار صد و سی و نخت بلکه ابوواز
 متولد گشت ولی چون اصلاً از مردم روزگار بوده اند در نسبت بدان بلد شتبار یافت پس از آنکه مبادی عمر روز
 بنزد و تحقیق کمال مصروف داشت و از فنون فصایل بهره گرفت بدان تقریب که پدرش ابو یعلی حسن در دایره خلافت
 و خالتی کللی داشت بلکه در پایان زندگانی بوزارت قائم عباسی موسوم گشت لاجرم ابو شجاع خود نیز بر مقتضای
 در اشت مریح خدمات و مصدر مهمات گردید و در فقه رفته در حضرت معتدی پسر قائم تقریبی تمام یافت و بدرجه وزارت
 در رسید چنانکه در سیره توده بدین شرح سمت ترقیم پذیرفته است که ابو نصر بن اساد ابو القاسم قشیری در سال چهار صد
 شصت و نه بغزمت حج وارد دارالسلام شد و در مدرسه نظامیه و رباط شیخ الشیوخ مجلس عطا منعمه ساخت و چون در
 علم

ابوشجاع و نهبها

۲۷۷

تکلم میکرد و حضرت انورین میسند و لاجرم باین خطبایان ابواب تعصب کشوده گشت و بدریح ناره خصومت بالا گرفت و کار بجدال انجامید خاندان اقصاوی عظیم کردند و بر بازار مدرسه نظامیه حمله کردند و جماعتی را بقتل آوردند و گروهی بنوبه از خانه شهر بجایت ابونصر شوریدند و باستظهار شیخ ابواسحق و شیخ ایشوخ و غیر ایشان زاحیان بغداد که از بنواخوانان ابونصر بودند به فاع خاندان برخاستند و قهقهه بسی بزرگ شد و در میان از قتل و نهب عظامی خیلور که شت اصحاب خواجه نظام الملک مکتوب ماجریرا بوزیر قمرالدوله بن جیرسب دادند شیخ ابوالحسن محمد بن علی بن ابی العتر واسطی که از کبار فقهار شافعه بود صورت او را در ضمن شعری چند بحضرت خواجه معروض داشت بدین مطلع که **یا نظام الملک قد حل بعدد النظام** نظام الملک چون بدانت که بر اطراف مدرسه وی یورش برده اند و در جواران قتل و غارت کرده اند با آنکه پسرش مؤید الملک خود در مدرسه بوده است عظیم دلنگ شد و برای تدرک آن انان عیل قسح سعدالدوله کو هر امین را ششگی بغداد اجاوت داد و هم او را از جانب ملکشاه بر سالت بنزد خلیفه مقتدی بر آمد فرستاد که شکایت از بنی جیر و طلب عزل قمرالدوله از وزارت و خواجه باکو بر این گفت بچگونه بعد دررسی باید که در وقت اصحاب حواشی بنی جیر را بکبری و جمله با انواع عذاب سیاست کنی چون کو بر این بدار السلام در آمد و پیام بگذار و خلیفه مظلوم خواجه پذیرفت و هم در آن تاریخ که سال چهار صد و هفتاد و یک بجزری بود قمرالدوله را از سند وزارت بر انداختند و ابوشجاع را بجای او بنشاند این نخستین جلوس ابوشجاع بود بدست وزارت و کله این تصدوسی طولی کشید که دولتی بود مستعمل چه عمیدالدوله سپروزی قمرالدوله قبل از ورود کو بر این از بغداد بر آمد و باره سکه سلطان ملک شاه رفت و چندان جمل برانگخت و بدیر با رنجت تا خاطر خواجه را از خویش خورسند نمود و چون زوجه اش دختر نظام الملک غنقرپ وفات یافته بود یکی از نوادگان و دختری خواجه را بملک ازدواج کشید و بانام شغاعت تبر خلافت بازگشت و در بیستم جمادی اولی از انسال وارد بغداد شد خلیفه بر استدعا خواجه ابوشجاع را مسزول و عمیدالدوله بر سنده منصوب داشت و تاریخ انتقال وزارت از ابوشجاع بعیدالدوله ذی القعدة سنه چهار صد و هفتاد و یک بروایت جمال الدین ابن جوزی و صفر سنه چهار صد و هفتاد و دو است بروایت عزالدین بن اثرا بن جوزی در ذیل حوادث سنه اصدی و سبعین و در بنامه میگوید **وفي يوم الثلاثاء السادس عشر من ذي القعدة وقع الرضا عن الوزیر عمید الدولة والنوبل علیه في الخدمة وفي هذا اليوم انقطع ابو شجاع محمد بن الحسن عن الدیوان العزیر و رتب علی باب الحجر فکان ینهی و یخرج الیه الجواب** یعنی در سه شنبه شانزدهم ذی القعدة سال چهار صد و هفتاد و یک خلیفه از عمیدالدوله راضی شد و ابوشجاع را مسزول نمود و او را منصوب و ابوشجاع بر درب حجره خلافت مرتب گشت که واسطه ارسال مطالعات و ایصال جوابات باشد عزالدین علی ابن ابی الکرم در کامل میگوید در سال چهار صد و هفتاد و چهار در حضرت سلطان ملک شاه سلجوقی از ابوشجاع سنا تکیه کرد و قلب سلطانز نسبت بوی دیگر کون ساختند ما موری بعد او فرستاد که تا ابوشجاع را از دار السلام بر انداختند و در نظام الملک روانه داشت و با وی رسولی همراه کرد و بخط خویش مکتوبی بنظام الملک نوشت که از ابوشجاع اغراض کند و رعاری که منافی حرمت اوست پیش نیارد نظام الملک بر اقصای تویق خلیفه باب عنون مفتوح داشت و او را که بر این مسادوت داد و چون شهر صفر چهار صد و هفتاد و شش بجزری در رسید مقتدی عمیدالدوله را از وزارت خویش خلع نمود و ابوالفتح مظفر بن رئیس الرؤسار که بر مشاغل اینه دار خلافت و غیرا کما بسته بود بجای عمیدالدوله مرتب داشت و او

آب شجاع و غیره

۲۷۵

شاه بنیاد وزارت در دیوان نشت و کفالت امور جمهور نمود پس مقتدی در شبان انسال ابو الفتح را مخلوع
 و ابو شجاع را مخلص ساخت و بلا استقلال در دیوانش بنیاد و اورا بقتب خیرالدین خواند شر او تهنیت انوزارت قضاء فرمودند
 بجاه ابو المظفر محمد بن عباس ابوری نقیبه مشهوره بر دست که مخلص این بیت است
 هاه انهما مقل الطباء العین فکنا بستر فوادى المکنون

یعنی آنها چشمان بودند که با دل من بی باکی کردند و راز پوشید و آن فاش ساختند و دیگر ابو محمد حسیری تبرک و بی
 لب کتو و چنانکه بند و شاه بن سحر صاحبی در تجارب السلف میگوید چون ابو شجاع خلعت وزارت پوشید و در سند حکم
 شیخ ابو محمد قاسم بن محمد بن علی الحمری صاحب مقامات این ابیات باوزن است

هیهتا لك الفخر فاخر هیهتا كما قد دوزقت مكانا عليا
 و كنت كما بانك الاكبرين لدبت الوزارة كفوار ضيا
 تحت اعنائها يانعا كما اوفى المحكم بجنوبنا

یعنی ترا فخر کو ارا باد پس بر تو و بیال بر منصب بناز که ترا با یکا سی بلند روزی شده بهمانا مانند نیاکان بزرگوار مسند و در
 ممانی ستوده بودی ترا حکومت در بیت شایسته پنجان رسید که کجی اعلت در عهد صبا تکره نویسان تاریخ نگاران
 در ستایش عهد سعادت ابو شجاع عبارات رانده اند هر یک لبانی مرتب عدل فضل او را وصف کرده اند و هر کدام تقریر
 از نواد حسن سلولش شرحی آورده اند عماد صفهانی در غریبه القصر و بریده العصر باب ذکر محاسن و زواید کتاب و تفسیر
 باخبار و اشعار وی بکشوده در صف ایام وزارت او میگوید و كان عترة احسن العترة و زمانه انصر
 الا زمان و لم یکن فی الوزارة من یحفظ امر الذین و قانون الشریعة مثله صعبا شدیدا فی
 امور الشرع سهل فی امور الدنیا الا تاخذ فی الله لو عهلا ثم یعنی عصر ابو شجاع بهترین عصر بود و زمانه شایسته
 ترین زمانه نهایسح وزیر پنجان خط احکام ملت و رعایت قوانین شرع کرد که ابو شجاع در امور دین بسیار سخت گیری
 بوده و در امور دنیا بسیار نرم و آرام در حکم خدا و را کوشش کس و دیگر گرفت و کتاب دلال ابن مهدی نقل است که هر
 توصیف عهدی گفته و کان ایامه اوفی الا یام بامر معاده الدولین و اعطیها برکة علی الزمان
 و اعطیها المنا و اشتهارها خصا و انکفها صفة امر بها الظها بوس و لم یثبها خافذ و فام فی الخلافة فی
 نظر من الحشمه و الاحترام ما اعادت النالام و کان احسن الناس خطا و لفظها
 یعنی روزگار سعادت ابو شجاع در استیفا و بکنجی خلافت عبایه و سلطت سلایحه و توفیرت و عمومیت و شمول است
 و کفالت سعادت بر هر روزگاری فروزی داشت هیچ سختی و بی در زمان او بر رعیت روی نداد دولت آل عباس از
 من نفروی شکوهی پدید گشت که حشمتی گذشته انسله را بیاورد و ابو شجاع در خط و انشا بهترین مردم بود و محمد
 عبد الملک حمدانی فی فضل او تاریخ خویش ستایش ابو شجاع پر رانده گوید و ظهر منه من الثبیت فی الدین و انظما
 و اخر از اصله و الزاخر بهم و الاخذ علی اباهی الظلمه تا ان ذکر به عدل العادلین و کان لا یفرح
 من بینه حتی یکتب ستیامن القرآن العظیم و یقر من القرآن فی القرآن ما نایس و کان یؤدع
 زکوة اموال الظالمین فی سائر املاک و ضیاعه و اقطاعه و یصدق فی سیرا و عرضت علیه

ابو شجاع و نهیها

۲۷۹

رفعه فيها ان الذار الفلانيه بدرب الفبار فيها امره معها اربعة ايام وهم عراة جباع
فاستدعي صاحباه وقال له اكبههم واشبعهم وخلص ثيابه وحلف لا لبها
ولا دفت حق تعود الي وتجر في انك كونهم واشبعهم ولم يزد له ان حياء
صلجه واخبر بذلك فلاجرم ان الله حتم له بالخبر كما
قال الله تبارك وتعالى عز وجل

والعاقبة للمتقين

یعنی از ابو شجاع چندان آثار پرہیزگاری داد کہ می بطور رسید کہ سعادت کہ شکان را بخاطر او و بیسج روز از سر
خویش بدر گرفت کہ پس از آنکہ از کلام مجید مقدوری نوشتہ و از روی مصحف میسوری خواندہ باشد زکوٰۃ تمام قر
و مزارع خویش میرودخت و بسی صدقات پوشیدہ جاری میساخت و قتی بوسی رقعہ نمودند بدینضمون کہ در فلان سرای
از در بقیار چار قیمت است جلد بر بندہ و کرشنند در حال زیاران خویش گیرانخواست و پوستانیدن و سیر ساختن ایشان
فرمان داد اگاہ جاہا از بر خویش بیرون کرد و باوی گفت و اندتا تو با زکری خویش و خورش عیان با من
کوئی تا این جا ہمارا پوشم و نہ خود را لباس دیگر گرم سازم پس بچنان بر بندہ نشست و از سر بار خود بلرزید تا ما مو
برفت و بازگشت و خبر کسوت و طعام ایام کعبت چون او اینچنین بود لاجرم خدایتعالی نیز حال وی نیکو ختم نمود چنانکہ
فرمودہ عاقبت نیک پرہیزگار تراست ابو الفرج و بعد در شرح اخبار وی میگوید ابو شجاع وزارت معتدیر ایندین
بر عالی کہ از رزیدہ طبع منزہ بود چہ ثروت وی در آغاز کفیل منصب بہشقد ہزار و بیار میرسد پس در زمان وزارت
تمامت آن اموال را در وجہ صدقات و طریق خیرات مصرف داشت ابو جعفر بن حرفی گوید من باوہ کس دیگر سو
احسناح صدقات و زیر بودیم نوبتی حساب کردم دیدم بدست من کی یکصد ہزار دینار بعنوان صدقہ حوالہ نمود
است صاحب تجارت سلف نیز اینعتدیر اور طی مناقب ابو شجاع ذکر کردہ با اختلافی اندک میگوید طہر الدین ابو شجاع
از بزرگان روزگار بود در نہایت ورع و تقوی ہر روز چون نماز پیشین بگذار دی از برای مطالبہ نشستی و بفرمود
تا نہ اگر ندی کہ اگر کسی حاجت و طلبہ بست بدیوان آید و عرضہ دارد و چون بد نشستی کہ یکی از اصحاب سلطان
بر کسی ظلم کردہ اورا حاضر کردی با او سخن درشت گفتی و البتہ محابرا مجال زدای قتی میخواست کہ زکوٰۃ ۱۰۰ سالہا
بسیار بود کہ زکوٰۃ ترا سائندہ بود ہمہ را حساب کردہ بیکبار بداد کویند اورا مالی عظیم بود و وہ مرد نوسیندہ داشت
کہ حسنہ صدقات او نوشتہ می بخطی کی از ایشان محاسبہ یافتہ کہ صد و بیت ہزار دینار در وجہ بروجان
خرج رفتہ بود انتہی ابو الفرج بن جوزی گوید یکی از مخصوصان وی برای من حکایت کرد کہ قتی وزیر مرا
بطبع طعامی فرمود من بر حساب مرا نخوریش تریب و اوم و نزد وی حاضر نمودم چون در کاسہای انطعام گرفتہ
گفت ان ہوساتشہبہ ولا تغدو علیک یعنی مردمی آرزوی اینخویش میرند و توان ساقین ان
ندارند پس بیچ از ان نچشید و با من فرمود اجمل هذه الصون الحاقوام ففتر او یعنی این قد جاہو یک
اہل نیاز حل وہ من پیش فنادم و فریاشان بہنار ابرداشتہ از دنبال بیاوردند جلد سباجد کہ در باب
المراتب بودند برودہ بر فتر مجاورین انہا بخش نمودیم و از خصال ستوہ ضایع محمودہ وی صفت توضیح
گویند

ابو شجاع

گویند از روزی که گروهی از جانب چندان اجتناب از است که رسم اجتناب نیز یکباره برانداخت و هر گویا هر دو طبعی بود
 منت حاجی بر او در میگشت و بی توسط غیره با فی الغیر زبان میآورد اطفال نسوان در محل ای از حضور نصیب اشتند
 خرد و ادانی بر حواسی مندهش قدم میکند اشده چون قصبه شکل امری مشتبه پیش میآید خفا عمد و در شمع زرد بود
 احضار می نمود و برای فتوی ایشان استظهار میکرد اگر قاضی وقت در حق مرتکب جنایتی بقصاص حکم میداد نخست او لیاق
 میطلبید و از ایشان التماس قبول دیت میکرد که خود از مال زیر پذیر خمار چیزی شد و از تقصیر او گذرند پس اگر متعقل میشد
 دیت متعقل از جانب خویش با اولیاء روم رد میکرد و گرنه بر طبق سبقت قاضی بقصاص حکم میراند و اطفال بوجه متعقل و دین
 تسلیم مینمود و هم این جوی میگوید در ایام تصدیر ابو شجاع هیچ نقیضی از اسنان خلافت و احکام شریعت نیفتاد بگرگیار
 و انجان بود که یکی از مضامین آن سنین روی اسنان با برانده گشت و لامل نمودار نگردید و وزیر ابو شجاع شبانه
 کس بزوشخ ابواسحق حربی که در باب المراتب امام بود بفرستاد و او را در ان شب از سلوة تراویح نهی نمود ابو اسحق
 نگردید و اینگریه تلاوت کرد که **آلایک الذی یبغی عبادا اصلحی** وزیر ابد او این حرفی را که محبت نداد بود
 بفرمود تا در باب توفی بنشیند و مردم دار الخلافه را با غلظت اجبار کند محبت با محارفت و طهت از لوز و سکر همراه برده مردم را
 کشودن و زده ملزم ساخت اتفاقا معان غروب یوم بیت و ششم از آغاز صیام ماه دیده شد و بصورت پوست
 که یوم سنگ غره شمر بوده و مردم از مضارز ابیت و ششم روز روزه داشته اند وزیر از این معنی بی متاثر گشت و عظیم
 ذامت یافت گفت تا تدارک آن تجریرا گاو با قربان کردند و صدقات پرورشان دادند و خود با مینه و دین اید
 عهد شحکم ساخت که پس بجای در فروع معتبت نوزند و پوست از طریق محبت انحراف جوید آید هبها که ابو شجاع آید
 اخذ کومس بود آن عشرت که از مال متابعین میکردند وزیر در ابطال آن اهتمام کرده و آن حاج کراف برار باب معالفا
 بخشید و دیگر نفاطین را شنید که در هر هفت بر بازار دور میزنند و برای پاس گاکین از مردم و جوی میگیرند بفرمود تا آن
 جماعت را از آن تکمیل بازداشتند و اهل سوق را معاف نمودند و از سوم سپندیه که گذشت الزام اهل وقت
 بود بلبس خیاردان اشبارست و وزیر کفار را به نشان خیاز از انظار بد ساخت و مسلم را از ان کرده نماز نمود و هم بفرمود
 از بزازین دار السلام و امثال ایشان هر که اگر بر وزادینه و کجشاید و بجهز شنبه در بند پاست کنند و کوشالی سبزه
 میکت **هذه مشارکة للیهود فی حفظ بیتهنم** یعنی اینکار با جهودان آغازی گرفت و پیر و آئین ایشان
 و در سال چهارم و ششاد و یک بگری پسرش بی الدوله ابو منصور را با نقیب القبا طراه بن محمد زینبی قیامت داد
 بر کاشت و خود وزیر کج رفت و در طی طریق انواع و جوه خیر با حاج سلوک داشت و ساکنان عربین شیرین از
 بذل شایان انعام لائق مسرور ساخت و در اقامت مناسکت و دو خانف بقدرات با خراما و ات نمود و بنده
 کیرانی در تجارب کو پیسج و زیری جزا و آل برکت منصور با علی الوزاره حج گذارده است و گویند در روز گاه و باقی
 شد و ادویه که با آن حاجت داشته تا یافت گشت از خانه خویش ادویه و امثر به مرتب کرده بفرمود تا بر آن
 میکرد و در بابت میآید و بی بهای برود و از هر نوع از اموال خویش غیر از برای صدقه اخراج مینمود و در عهد وزارت
 صنایع بسیار و قصد کرد چندین مسجد بنیاد نهاد چون خود خطاط بود خط خوش اتریادت و دست میداشت از خط
 این پهلوان و غیره هر چه میدید میخرید انگاه خود میفرودخت و نهایی آنانی میل میداد میکرد و میگفت **اجت**

کتاب الطهارة

۲۸۳

الاشياء التي من الدنيا ونبه الخط الحسن بان يخرج الله ثم محبوبه يعني از نمايس نياز و كين من يچ از خاينيك نيكوتر
 است و من محبوب خویش در راه خدا می بخشم این جوی در تاریخ منظم میگوید که وزیر ابو شجاع را در طهارت مسوئله
 ابو الوفا بن عقیل فضلی در ذم انزلید بدو نوشت و از اجابا که دلیل سهولت امر تقصیر است خدی در آن درج کرد و من
 خود آن شهر را بخدا بن عقیل دیدم مختصر آن است اما بعد فان اجبت حصول عند العمل باجمع الظواهر
 الوقت فهو غنيمه ليس فيها الفرض والتكاليف كثيرة والأوقات خاطئه
 واجتنبت به الماء ومن اطلع على اسرار الشريعة علم قدر التخصيف فمن
 ذلك قوله صلى الله عليه وآله صتوا على بول الأعرابي ذنوبا من ماء وقوله
 صلى الله عليه وآله في المنى امضه عنك باوخره وقوله صلى الله عليه وآله في الخف طهوه
 ان يدلكه بالأرض وقوله عليه السلام بغسل بول الجارية وينضح بول الغلام وكان يحمل بنت
 ابى العاصم في الصلوة فان خطر بالنال نوع احتياط في الطهارة كالاحتياط في
 غيره فانه يفوت من الاعمال ما لا يتقى به الاحتياط في الماء الذي اصله الطهارة وقد صاغ رسول
 الله صلى الله عليه وآله وسلم الأعراب وقد توضحنا من سقاية المسجد ومعلوم حال الأعراب الذي
 بان من اقدم الأقدام على البول في المسجد وتوضا من جرّة نصرانته وما اختره وكل
 ذلك نعلما لنا وتشريعا واعلاما ان الماء على اصل الطهارة
 یعنی بزرگترین فواید دنیا و قیات با تفاق عقلا و اجماع فقها پس وقت عزیز قیمتی باشد که فرصت هر کار از ان به سبب
 احکام الهی بسیار است و عمر چون برق در گذارد و کمتر چیزی که بدان بندگی خدا شود آب است هر آنکه بر امر شارع شریف
 واقع باشد میاند که در احکام نظیر آنچه تکلیف تخفیف میدهد از آنچه حدیث رسول صلی الله علیه و آله و سلم بر کثیر اعرابی در کتب
 از آب بریزند و در شستن منی فرموده از آب آبی اندک از خویشش نازل کن و فرمود پاک ساختن نوزه با لیدن آب است بر
 زمین و فرمود کینه گوگرد مادینه بشوید و بر زمین آبی بپاشید و آنحضرت دختر داماد خود ابو العاص با در نماز بردوش
 میگرفت اگر از جهت احتیاط چیزی بر خاطر نگذرد همانا احتیاط نظیر موجب نوت تکالیفی است که در مقابل آنها براساس
 احتیاط محلی باقی نیست رسول صلی الله علیه و آله و سلم با عربان بدوی مصافحه میفرمود و از آن بجز مسجد وضو خست
 با آنکه عادات اعراب معلوم است که پریشانی در دست ندارند و از ایشان یکی هم در مسجد پیشاب نمود و هم آنحضرت
 از سبوی نظایر وضو ساخت و احترام نمود و جدا اینها را برای آن میگردد که ما را حکم میاید یا موزود و اصالت طهارت
 شبانها در تجارت با سلف مسجل است که در زمان ابو شجاع میان اهل سنت و شیعه نزاعی افتاد و از حد در گذشت از
 گفت من خون کسی نتوانم ریخت الا بکم شریعت معتدی کسی بود فرستاد و پیام داد که تو بجز با خدا حکم میکنی شما
 و سیاست و حکومت این معنی را احتمال کند چنانکه بملات بغداد سر بهنگان فرستی که سرای طغان افروز
 کند و ده کس که سرقتند بودند نام نوشته بود وزیر در حال ابو جعفر محبت انجامد و گفت امیر المومنین فرموده است
 خانهای این ده کس اعراب کنند و امکان آنکه بنام خدمت در این باب مراحت توان کرد است و گفت در این میان
 کسی باشد که او را گناهی باشد یا خانه ملک او نبود میفرماید که چنان باین محلات روی این ده خانه را ببلبل من بخری

طهارت
 کتاب الطهارة
 فصل فی البول
 باب فی البول
 کتب
 طهارت

کتاب التوکل

تا چون نقص کنیم آنم نسوم و ملک خود را نقص کرده باشیم محبت در ساعت برفت و آن ده خانه را بخرید و از مال وزیر
 بپادشاه و وزیر بفرمود تا آنها را باز نگاهدارند و از اهل فتنه جمعی بگریختند و قومی دیگر را وزیر از شهر برداشتند
 و آنم گرفت مع الجهد ابو شجاع در کمال استقلال و نهایت کفایت مباحث انجام عظیمات امور خلافت بود تا سال
 چهار صد و هشتاد و چهار پس در یکی از شهور آن سنه بر اختلافی که خواهم اشارت نمود بیعت سعادله و له که هر
 دو این سحما بودی که از جانب سلطان ملک شاه و وزیر او نظام الملک در بغداد امور ملکی و مالی را این فصل میاید و
 نواحی عراق بوی تعلق میداشت از وزارت معزول گشت و انعام بر عمید له و له بن جبر مغرض شد و مقدمه این تفسیر
 بر وجهی که قاضی زاده تومی احمد بن نصر الله در تاریخ الفی آورده آن بود که روزی ابن سحما در بازار مسلمانان بود و
 که زو آن شخص مسلمان مشتی انجمن بر سر او بگفت که دستارش بر افتاد و مرد مسلمان را بدیوان وزارت برده ابو شجاع
 جانب دی گرفت بنا برین که هر آئین که از سابق عهد با ابو شجاع صلوات داشت با ابن سحما اتفاق نموده پیش ملک
 و نظام الملک رفت و در حق ابو شجاع عیب آغاز کرده از جمله امور که در طی سعایت تقریر نموده یکی آن بود
 که گفتند هنگام وصول جرفج سمرقند دست لاسکر سلطان ابو شجاع گفت ای خبر از چیزانی که بشارت بان توان
 دادیت چه اگر فتح روم میکردند و در دیار کفر آثار اسلام بطور میرسانیدند مقام آن بود که با طرف بلاد اسلام
 بشارت نامه فرستند و مسلمانان را بداند خشنود سازند اما آنکه خود بلاد اسلام روند و فرزندان ایشان آبر
 کنند و بدینکار اظهار تهاج و سحرور نمایند از شیوه اسلام بدوست خلاصه که هر آئین و ابن سحما چندان از
 ابو شجاع سعایت کردند تا سلطان و خواجه بفرزای از وزارت عینف عازم مساحتند چون عینف از امضا عزم
 ایشان سر نمیتوانست زد پس از چند روز حکم نمود که جسیع اهل فتنه در بلاد اسلام از یهود و غیرهم در لباس خود
 نشانی دوزخ و از مسلمانان امتیاز پذیرند یا زمار در گردن اندازند و چنانکه صادق شریع و واضع علم
 فرموده بر اسب نشینند و بنای خویش بلند سازند چون این تکلیفات بر اهل فتنه کران بود لاجرم گروهی از آن
 طایفه که شانی داشتند و تکل و کت نمی توانستند ربه حقیقت در گردن آکنده بشرف اسلام فائز شدند البر
 روز پنجمه هشتم رمضان از سال مذکور توقع عینف در غزل وزیر ابو شجاع برون آمد بر این وجه و چه صحبت
 جمیل که قد افنضی الزامی الشریفان یقتل عن خدمه الذاد العزیزه و تلزم دار العنايه الشریفه تشمک
 فضائله الشرف البعد والله نعم هو المعین یعنی همانا ای ما چنان اقتضا کرد که بگنجد تو از و خایف خدمت
 بیت خلافت کناره کنی و در خانه خویش نشینی و توجه خاطر ترا شامل است چه نزدیک باشی و چه دور ابو شجاع
 چون توقع بخواند با سپر خویش گفت ای چنین توقعی هیچ وزیر می که معزول کردند از دار الخلاف بیرون نیاید
 پس با خواص اصحاب و حواسی و اعزاب خویش از سرای یوانی برآمده جانب خانه اش گرفت و در آنحال

این بیت همی بخواند

لَوْلَا هَذَا لَبَسَ لَهْ عَدُوٌّ وَفَارَقَهَا وَلَبَسَ لَهْ صَدِيقٌ

یعنی بوزارت فرارید بر حالی که یک نفر دشمن داشت و از آن جدا گشت بر حالی که یک نفر دوست ندارد
 پس ابو شجاع در یوم جمعه بزم شهر رمضان که با داور وزیر نفس بود بهرزم جامع باب المراتب از سرای خویش بیرون
 بر حالیکه

ابو شجاع خراسانی

۲۸۳

بر حالیکه مندی علی از پند بر سر داشت و جماعتی از علما عصر روز ما وقت همراه او بودند چون چشم مردم بر او تیز
عادل عطف افتاد که در زنی و سوکب علما همی مسیره و از هر سوئی روی آوردند و با وی مصافحت کردند
و او را دعا گفتن گرفتند این معنی در ذاق دشمنان تیز سخت تا ملائم افتاد بکلی دامن غیبت باز زبان قیبت
در از کردند که ابو شجاع را ازین تمیذات نجات دور منظور است تیغ هوس مردم سجود و تقدیم مقام وزارت میکند
لاجرم حکم رسید که ابو شجاع پس از خانه خویش تیز بیرون نیاید و بیچگونه با خلق آسینگی نماید و جمعیرا که امروز
باز بر همراه بودند بگرفتند و هر یک را بنوعی تخفیف نمودند این اشرا تاریخ عزل زیر در ربیع الاول بشاد و دو
نوشته و گفته روز پنجمه از انشل خلع شد و با داد امروز که او نه بود از خانه اش پیاده بعزم جامع برآمد
و آن اجتماع عظیم از خانه خلق رویداد و سبب آنرا روی کردید و قاضی ابن خلکان روز عزل برار روز پنجمه روز
صفر چهار صد و ششاد و چهار آورده و گفته روز جمعه ماشیا بجانب جامع برآمد و مردم بروی برختند و با
منح وزیر برآمدند از معاشرت خلق این جزئی میگوید

و بنی در دهن ز آره بگدا فکان بوزن بصلوفه

یعنی ابو شجاع بعد از این قینه مسجدی در دینز خانه خویش بنا کرد و در آنجا اذان میگفت و نماز میکرد و نگاه
کتوبی از خواجه نظام الملک رسید در اخراج ابو شجاع از بغداد پس او را از دارالسلام بیرون کردند و بر روز او
که موطن اصلی وی بود فرستادند بعد از مدتی برای زیارت بیت امد استیذان کرده و دستور یافت از روز
زاور بجله وینل فتنه صاحب تجارب میگوید چون وزیر معزول شد بجله وینل فتنه انجا ساکن گشت و بجا
مشغول گردید روزی گفت من خانه کس را خراب نکردم میدانم که خانه کس را خراب نکردم. خانه من
خراب نشود اما تو میرا که تیغ فتنه و امارت شرمشتم بودند از خانه براندم و شاید که در میان اینها نیکبانی بود
باشد اینک مرا نیز از خانه خود برانند آنگاه برای زیارت مشهد امیرالمومنین علی علیه السلام بخت رفت گویند
به انوقت نیت نظام الملک با وی نیکو گشته بود چون او نیز در انسال سباب سفر حج امد نمود و نیت زیارت
حرمین شریفین داشت کس نزد ابو شجاع فرستاده درخواست که در طی طریق بمنگ او شود و با وی بکین
را حله بنشیند ابو شجاع مسنون و اجابت نمود و با فرستاده گفت تخم عتی و تقول منذ اطلبی و انی
امیرالمومنین لم افعتها و لولا ذلك لکتبت الجواب و انا احادل بالذخاء یسین خواجه را از جانب من نیت
کن و بکوی که از گاهی که خلیفه دهات بجزه مرا بفرستاده نهاده تا کنونش باز کرده ام و گرنه جواب برنگاشتی
همانا من در هر مشهد و مزار به فایز مشکبار آن بزرگوار خواهم بود و بند شاه در تجارب اعد از ابو شجاع برود
دیگر آورده است گوید ابو شجاع پس از مفارقت دارالخلافه از خلق منقطع گشت و جابه ششم پوشید و پیاده بشاد
وزارات میرفت خواجه نظام الملک خواست که ابو شجاع در سفر که با او مرافقت کند قبول نکرد و بخواجه نوشت
که یکی از یاران حسن بصری از و التماس نمود که در سفر که با او باشد حسن گفت بگذازم تا در کف الهی باشم مبادا که
با هم نشینیم که بگردشمن گیرم و کیفکان پس از آنکه چندی در مشهد امام ابوالمحسنین عظیم السلام باز معان
موجم حج براد حجاز برآمد و من العجب انکه چون بزرگیت ریزه رسید طایفه از اصحاب اعراب بر تافله حاج هجوم
دوست

ابو شجاع و غیره

۲۸۴

دوست بشیر بودند تمام امروه را عرض تیغ ساختند زاو و راعله جمله را تاراج کردند و از ایشان حدی سالم نماند
مگر وزیر ابو شجاع چون ابو شجاع فریضه حج او کرد بدینه رسول صلی الله علیه و آله وسلم رفته آنجا مجاور شد و حج را
پسینبر اخذ مت میکرد و حرم را چاروب میزد و حصیرا می انداخت و چراغها می فروخت و چون فراشان خدمت
مینمود و محفظ قرآن بخت کاشت و هم در دینه با تمام رسانید به سپر خویش ابو منصور را ز دینه نامه نوشت
که من نذر کرده بودم اگر قرآن را یاد گیرم هزار دینار بصدقه بدهم و سدس فلان صیغه را که در ناحیه و حیل است و
نمایم اکنون خدا تعالی این آرزو را میسر گردانید و در دار بخت مصطفی صلی الله علیه و آله باین مقصود فرارسیدم باید که
این مقدار زر بصدقه بدهم بدین و سدس آن دینار بصدقه بدهم آن فرزند بدانند که من در جوانی ز سفر بی و خطوط فسوس
دوست میداشتم ز هر آنچه بست شد بجهت خویش خرج کردم و اما از خطوط این مقلد و این بواب چل و دو درج بود
است تمام آنها را بفروشید و از جبهه من فی سبیل الله صدقه کنید همانا ابو شجاع را طبع شعر مزید دیگر نبر ما بود سخنان
دقیق در الفاظ ریشق بنظم میکشید و مضامین طبع در عبارت فریضه موزون میساخت از اینست که عمار و اصغمانی هر دو
میخواست از این است که عمار و اصغمانی نام وی در جریده خرید و ثبت نموده و از جواهر آبدار آنجا طرز خار رشته چند
سلک بیان کشید و میگوید و قرآن فی المذهل نارنج ای عید التعمانی معنی با علی احمد بن محمد بن علی
بهول فلک للوزیر ابی شجاع او بدان قرأ علیک دیوان شعرک فقال لا و لکن انشد له ابی انامین
شعر بے حاصل معنی آنکه یعنی در ذیل سمعانی خواندم که نوشته بود از او علی محلی شنیدم که گفت
از ابو شجاع در خواستم که دیوان شعری بر وی قرائت کنم پذیرفت و گفت متی چند از شعر خود برای تو انشاد کنم
که از من روایت کنی ابو علی گوید آنگاه اینچهار بیت بخواند

لبس القناد پر طوعاً لا مریء أبداً	و انما المرء طوعاً للبعثاد بئر
فلا لکن از انش باللبس ذالشر	ولا بؤسا اذا جئت بشعیر
و کن قنوعاً بما باقی الزمان به	فما ینبو تک من صنو و نلکد بهر
فما اجتهاد الفنی بؤما بنا فخر	و انما هو الفناء المعنا ذبیر

یعنی قدر و قناعت در فرمان مرد نیست بلکه مرد در فرمان قدر و قناعت است پس اگر وقتی تقدیر برای تو هست سستی
تقدیم کند بر احتمال و ال سخت شادمان مباش و اگر ضیق و شدتی پیش آورد بر تجویز بدل البته نو مید شو بر آنچه زنا
بیاورد از روشنی و تیرگی باز و خورسند باش که تلاش هیچ سود نبخشد بجز انداختن عذر و پرداختن بهانه
هم عمار و میگوید که هم سمعانی در تاریخ ذیل این اشعار در سنت بسبب از مبارک بن مسعود غالی او از ابو شجاع
وزیر نقل نموده است

ما کان بالأحسان اولا کم	لو ذرتم من کان بهواکم
لحباب فابی ما لکم و الجفا	ومن بهذا العجز اغراکم
ما نرکم لوعده نم مدنتنا	مؤمنان من بعض قنلاکم
انکرتمونا منذ عهدنا کم	و حتمونا منذ حفظناکم

ابو شجاع

۲۸۵

وما اطاع القلب الاكم	لانظره مني سوي شخصكم
على المعوق في قضاهاكم	جرتم وخنتم وتمامكم
الى نجوم الليل ولاكم	ما كان اغناني عن المشكى
ماء سوي قد معى مطاهاكم	سلوا حداة العشر هل اوردت
طرفه عني من بعد سرهاكم	او فاستلوا طبفكم هل راء
في مثل النجوم الفاككم	احاول النوم عني استنى
ورودكم والقلبه رهاكم	باطببات الانس في ناظره
في كل حال لا عد مناديتكم	خونوا وجودوا واعلوا وانصوا
بخشاكم ان يقاضاكم	ما ان ان تقضوا لغريب الكم
وما على الهجران اجراكم	يا قوم ما اخونكم في الهوى
من نحو نجد ابن متواكم	لنشق الریح اذا ما جرت

یعنی ای یاران من چه شایسته احسان بودید اگر دستار خود را دیدار مینمودید و اید و ستان ل شمارا با ستکار می کرد
 ای یکی شمارا این چنین بجزان حریص ساخته و اگر بیمار عشق خود را که یکی از کشتگان شامت عیادت کنید آیا چیزی
 خواهید برد از آنگاه که من شمارا شناختم شما انکار معرفت من کردید و از آنوقت که من مخدود داد شما گرفت شما بمن
 خیانت آغاز نهادید و دیده من بجزی جز کابله شما نگرست و دل من از چیزی جز بخت شما فرمان نبرد و برای حال
 در حکم خود بر عاشق رنج دیده خویش جور کردید و خیانت آوردید و ستم نمودید اگر نه برای شما بود مرا بدان نیازی
 که همه شب همی اختران راز گویم و نترس از آنها شکایت برم حال من از سار بانان سرود کوی بپسید که آیا شتران
 شمارا جز با سگت من هیچ سیراب کرده اند و یا از میکل مثال خویش سوال نمایند که آیا پس از دوری شما دیده مرا
 هیچ در خواب دیده پیوسته خوانان خواهم که مگر شمارا در واقعه دیدار کنم ای جوان انس بخور شادیده من است
 و چراگاه شعادل من روزگار شما پایدار باد چه با من قلی و ستم نماید و یا راه عدل انصاف بگیرد یا از آن
 آن نرسید که دام خویش بگذارد و از عهد عهد کس بر آید خود از مطالبه آن ترسان میباشید ای گروه چه شکست
 است و غلی شاد و دوستی و دلیری شمارا در جدائی آیا منزل شمارا کجا است که ما همی بوی شما از نسیم بخند میشنویم هم

ایچند شعرا از قصیده ایت که ابو شجاع در ستایش خلیفه عصر مقتدی اثر گرفته

بغبت امیر المؤمنین خلدرا	نظلم با سبب العلاء علی بنتم
و نقدات ادواح الموالی الرضه	و نقد لکنار و احوال علی بنتم
اذ الذم لم یصل عیالک فانه	جد پر بان بلغی اما تا من الذم
فلا ذلت فی الامبال ما تو شاد	و فنادی فی ارض حین الذم التجم

یعنی ایفره که در مسلمانان روزگاری جاوید یابی و بسواره بر ستاره بلند باشی و روان دوستان الله
 رحمترا خدا باد و در این دشمنان بر غم ایشان چون خانه در بنیان بزرگوار می تو بیسج و خندیند سخت منزله
 این

ابو شجاع

۲۸۶

ان گشت پیوسته ستوده شود و بیچگاه گویند و نیاید تا خورشید تابان بر آسمان بدرخشد و ابریزان بر زمین بار و تر آید
 لایزال بود ایام مستدام و وزیر ابو شجاع در ستایش خواجه نظام الملک مدائح نغز سروده از جمله وقتی که ابو شجاع بریت
 ملاقات خواجه با صفهان رفته قصیده در شرح خصایص ذکر خصالی می پرده خسته و بیداد فرستاده است در آنجا میگوید

من مبلغ شاکنی المزدان ما لکته	ای بمیز غز صبن من هون
حبتا شرب علاء العزم من حضا	صفغه لو اکن فیها بمغبون
فالهم ابقن ان الدهر سالفی	وان ابدی العدی قد فصرفی
لا زال رکن قوام الدین مسلما	مشیدا بالمعالی غب ومغبون
بفضی فی الناس فضلا یخون به	والله یعطه اجرا غیر ممنون

یعنی کیت این پیغام با مردم دارالسلام بگذارد که من در جایگاه غرقی هستم که از هر ذلت محفوظ است همانجا بجا که من
 کالای بلند می آریم و در آن ارزان خریدم و در انعطاف مسیح زیان ندیدم امروز یقین دانستم که سپهر و کار مرا
 بخوشی با زکات و دست دشمنان از تعرض من کوتاه داشت حضرت خواجه رارکن غرت بمواره بوسه کاغذ
 با و پیش چشم زخمش بر ساد او بجی بریت سرایه زندگانی داد و خدای سبحانه ویرا پاداش جاودانی هم این اشعار

نخب میخی است که ابو شجاع در صفهان خواجه زبانه ان ستوده میگوید

اتری الزمان پیور فی احکامه	والدهر بنصره بعدل قوامه
کلا فجار اے علی فی الحسی	من عزه و الخصب من نعامه
مشو لایمن فی سلطانیه	مهنتی بالامر فی اتمامه
من مبلغ اهل العرف و فیه	من لو ذکر له بکی لجامه
ای نزلت بدارا کفر طابع	لله تم نبتیه و امامه
هیهات اخی الدهر بعد نعوتی	بجواره و زمامه و طعامه
ذالک امر بختی الاله و بختی	مخرجای حله و حرامه
فل الالبانی ان جملت حدیثی	نخب بطول سجوده و نمامه
فلمن سلطان البلاد سعوه	والله بکلاء ملکه بنظامه

میگوید آیا با آنکه روزگار خود بشمول سعادت خواجه مریاری میدهد چنان پنداری که درباره من مکی بستم خواهد ماند
 حاشا که این چنین باشد چه پابنده خواجه عظم از عزت و بی امانی است و از نغمش در فراوانی و در زمان فراز و نشیب
 او البته مهیا من آرمیده و در عهد دولتش خود به تبت حکمرانی شنیده در میان مردم عراق کسی است که اگر مراد بود
 در اندازند زار زار خواهد گریست یک کیت تا آنکس سایر ساکنان عراق را این بشارت برساند که من بجانه کسی نازل
 شده ام که از تمامت فرما بزرگواران حسدای و رسول امام خویش بیزگوار می فرود تر است با آنکه در پناه جوار و پیمان
 و نعمت خواجه عظیم هرگز کمزورانه براسی نخواهم داشت او مردیست که از خدای بی پرورد اگر ترا در حال می چنانی است
 خودمانه اوقات بجا و اکتب برپس که از کیفیت خدا پرستی و طول سجوده قیام او خبر بداید و شاه وقت را بمن انعام این

ابوشجاع و همایون

۲۸۶

کوار با دو خدای ملک در ابوجود نظام آن کا پاد و صاحب تجارب السلف این دو بیت را در پایان ترجمت می نویسد
نموده است

این مژشتن الجمل من . التملجد بربان مجمع شملا
لست منبتا وان طال هجر . رب هجر يكون عصاه و صلا

یعنی آنکه بر هم زن جمع باشد سزاوار است که هم این پریشان کرده آورده اگر چه زمان هجرانش بدراز کشد من نو میدنیکووم که

بیا بجز عاقبت بوصول می نویزد و هم ابوشجاع را

ایذمبجل العریضی و بینکم . بغير وصال ان ذل لشدید
فان یصح الذم الخون بولکم . علی فاقنی ان ذل السعید

یعنی آیا مسلم مورد میان من و شما بجز بگذرد پس همانا ای خیال بس سخت است مرا یکجندی در انوقت پدید شود که روزگار گذارد و شما را بگاه نیاز مندی نصیب نماید عماد میگوید در مجموعی آنچه شمرادیدم که با وزیر ابوشجاع منسوب داشته و نگاشته بود که در نیت گفته است

واسلنی الباکون الاحنامه . مطوقه قد صناعت ما اصانع
اذ انحن اجربنا الذم و عثبه . فوعدنا قرن من الثمن طالع
اذ المرکب الاصل و وجهه . فما انما فهمین مذهب صنائع
ایث بلبل لبر لجه زلم . ولا مسعد الا الحمام التواجع

یعنی بجایی که من از فراق میگردیم تمامت گریه کندگان باز مانده بودند مگر فاخته که هر چه من کردم آن نیز میگردد چون ما از آغاز شبگاه سیلاب استگ را با هم روانه میساختیم بیوقت از گریستن باز نمی ایستادیم مگر در نخستین طور شعاع خورشید وقتی که از دوست جز عراض و جراحی بظهور نیامد عاشق را در میان آمد و حال چه بایست نمودن تمام شب را بیدار بیدار بمرغم و یاری هر بان گذارم مگر کبوتران خواننده عماد میگوید این دو بیت را میخداورد مجموعی دیگر از دیوان ابوشجاع منقول یا نسیم

وانی لا بدی من هو الی بجلدا . وفي القلب متى اوعذ و غلب
فلا یحسب انی سلون فرقا . نری صفة فی الکر و هو غلب

یعنی مراد عشق تو سوزی در دل و که از می در خاطر است و با این خیال همی اظهار یکشب میکنم و جلالت میبایم پس اگر مرئی آمده و غم بگری زینهار فراموشی عشق ببری که بسیار در مرد بظا هر تندی سستی منی و او باطن بیار باشد از این بهمانی منقول است که گفته وزیر ابوشجاع در زمان غزل از وزارت هیچ شکر نکت کرد بخلقه از دره

فلان بعد ظلام لجهل ابصار . لصبح شب بناجنی با سفار
لبل الشباب صبر فاسر فیکرا . ان الصباح فصار الذی یلنا
که اغتراری بالذنها و ذنوها . یعنی بناها علی حرفها هاد
دار ما شهابین ولدتها . فنی الا قبح ما نکت من دار

ابو شجاع و غیره

فما انتفاعی باوطار مضن لنا
 فلبث ذاصفر مما کسبت به
 لهن التجد الذی بنیاه لعد
 اصبت من بتانی فاختا و جلا
 از انظار من ذبی و انسی
 فصبها و کان لم اقص و طار
 لم یعلق من خطایاها با و زار
 ان التجد الذی بنی من التار
 والله یعلم اعلا فی و انسی
 رجوت عفون عظیم العفو غفنا

یکوید چون شام شباب در گذشت صبح پریرا بیدم که بیدم همی با من راز کوید شب شباب بسی کوتاه است
 صباح صبا یک گوش که بطوع صبح شوخت عمر با فر خواهد پیوست چنانکه بطوع پر تو آفتاب سیر شروان نهایت خوا
 رسید تا چند بدینا زیت آن مغزور باشم و بنای پایدار آن بر گرانه ویرانه میل بر که ارم دنیا که همواره زشت روی او سر است
 که لانا آن باقی میماند و لذاته آن فانی میگردد و در اکنون از آن شهادت که بدینا دریا فتم و از آنجا جات که در آن گذریم
 چه سود حاصل است که کوئی بهسج نبوده و هیچ بدست نیامده اند پس کاش که خود اینک نیستند لا محاله و در ما و تبتات آنها
 نیز نیستند و نه بهمان نیکبخت است که از آتش نجات یابد تا آنکه روز کارش مساعد گردد و از گناهان خویش همی ترسان
 و برسانم و خدای خود آشکار و نهان مره پسند هر گاه که معاصی در نظر بزرگی میکنند و مرا با یوسس می سازد و با عفو
 غفران خدای مرزید کار مر امید دارم و مع الحله ابو شجاع در دینه مجاور گشت و باقی عمر در آن بده شریف بسر برد
 ابو الفرج بن جوزی میگوید از ابو الحسن روایت که گفت ابو شجاع را در دینه طاقات کردم همیشه مرادید پیش او دیدم
 من بوسیدم را همینی بسیار موجب انفعال گشت وزیر این است گفت گفت فضل هذا فی حاجتک کانک
 یعنی در عراق که وزیر بودم تو دست من بوسیدی ایک دست داشتم که آن را بهای پر دازم آورده چون ابو شجاع
 مقامات سکرات در رسید گفت او را مسجد رسول صلی الله علیه و آله محل دادند پس در روضه شریف ایستاد و با ترتیب
 حضرت اشارت کرد و گفت یا رسول الله قال الله تعالی عز وجل ولوانهم اذ ظلموا انفسهم جاؤک
 واستغفروا الله واستغفر لهم الرسول لوجدنا الله توابا رجما و قد جئت عن عرفا بذنوبی و
 جرائمی ارجو شفاعتک یعنی پذیر خدایند سبانه در وحی آسمانی فرموده اگر است پس از آنکه بز خویشتم گم کرده اند
 تزد تو بیاید و از خدای مرزید کار مغفرت جویند و پذیر ایشان برای ایشان استغفار کند هر آنکه خدای را پذیرد و بفرمان
 در بان خواهند یافت ایک ای رسول خدای من تزد تو آه دام بر عالی که بر گناهان خویش از جان دارم و از تو آه
 شفاعت میبرم وزیر این گفت و با بهای بگریست و به بستر مرص باز گشت و در همان روز که نیم جمادی یکم از سال چهارم
 هشتاد و هشت بود رحلت نمود و در آن تاریخ چاه و یکسال عمر داشت پس بروی نماز که از روز و کا بد کرد و ضریح مقدس
 طواف دادند و در بقیع بجوار مزار ابراهیم علیه السلام ابن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم نماز سپردند و رحمت الله علیه

ابن مفکر و غیره

کنیتش ابو علی است و نام و نسبش بدین شرح است محمد بن علی بن حسین بن مقله و در بعضی از کتب مقله را پدر ششم و بیست
 نوشته اند و او را در شهر بغداد در عصر خورشید بیت و یکم شهر شوال المکرم سنه دو و بیست و هفتاد و هجری بنیاد اتفاق افتاد و او
 از افاضل

ابن سنی

۲۸۹

از افضل فضیله عصر و افخم علمای هر بوده و در فنون علوم از فقه و علم تفسیر و قرأت و ادبیت سرآمد اشباه و امثال خویش بود و در علم ترسل و انشاء و الی مکاتبات فایق بر اقران زمان خود آزا که در حسن خط کوفی و جودت کتابت اورا مقامی دست داد که منتقدین و متاخرین از آن صنت را چنان مقام حاصل نکریده و نخواهد کرد و دید از فنون و علوم دیگر وی مردم را نامی بر زبان جاری نمیکشت و نیکرود و وصیت افغن و شهرت بصفت که اورا بود با قصابان عالم و اقطار آفاق رفت و در هر لسان و بیان ساری و جاری کردید چنانکه بدان صنت و خوبی آن مثل گشت و بجدت و نزاکت آن عظیم چنانکه از این شعره اشار دیگر که در حش گفته اند این بیان را دلیل واضح است

فصله تخطی خط ابن سنی و حکمة القمان و زهد بن آدم

و از کارهای بزرگ و آثار نیکو که از وی در صخره روزگار با نذ خیر از خط کوفی و خطوط دیگر مسمون آن زمان که تمام آنها را خوش میباشند وضع خطوط دیگر بود که از به استامرو ایل غم خیال خود بدان کار مصروف داشت و خطوط شکافته که ایک اسمی آنها نگاشته میشود وضع نمود و او اول کسی است که مدار خط را بر دانه و سطح نهاد و از خط کوفی بجهت تسهیل خواندن آن حلی وضع کرد و از آن محقق نام کرده و از برای آن خط قاعده ترتیب داد و از آن خوش نوشت و کتابت عظیم داد که کتاب را تعلیم داد که کتابت مصاحف و دیگر کتب به آن خط کوفی پنج و اتمت و نیم سطح و نیم اتمت بیشتر در زمانت یک در بجهت حسن الخط بر آن بنیز و پس خط را بجا نداد وضع کرد بجزئی تصرفی در آن که اکثر کلمات آن تابع بود در خط محقق را و در سطح با خط محقق شبیه بود که در حرف یا که دوران بیشتر از یابای محقق بود و این خط را نیز بجماعتی تعلیم داد و خوش نوشتند و شیوع پیدا کرد و دیگر کتب بجا نی است که از خط ریحان بیرون نویس کرد و این خط را نیز بتعلیم وی خوش نوشتند و از وضع خط نسخ بعضی تصرفات در آن نمود و این قسم از کتب را خوش نویسان پدید کشند و تا کنون در بین اهل خط مسمون دان و اتمت دور و چهار اتمت سطح است و این خط نیز بنی الناس انتشار و اشهار یافت بیشتر از کتاب مصاحف و کتب دیگر که نگاشته پس بجهت صلح سلیم وجودت ذهن که در وی بود خط نسخ را وضع کرد که انجمار و اتمت دور و دو اتمت سطح است و در او تعلیم از بر نقطه نهاد و دوازده قاعده در آن مسمول نمود که بدان روش تعلیم گیرند و در حرف آن در بزرگ و کوچک که در آن چنانکه این دوازده قاعده را در ذیل ترجمه این باب خواهیم نگاشت بهر حال این خط چنانچه در شرح حالش مسطور است در سیه و ده در زمان المقتدر بالله و وزارت ابن فرات وضع نمود و او را خوش نوشتند و چون خواندن و نوشتن آن اساترا از سایر خطوط بود مردم بتعلیم و اخذ آن راغب گشتند و این خط در تمام ممالک بلاد شایع گشت پس بفرمود تا کلام الله مجید را بدان خط نویسد و خط محقق در ریحان کوفی مسمول را در سر سورا کتب دارند پس بجهت ترکیب و تناسب آن پرداخت و با نذ از به خوش نگاشت که کس را بد انقسم خط نوشتن ممکن نبود و این خط از آن خط نسخ گفتند که بعد از وضع آن خطوط دیگر نسخ گشت و کتابت کلام الله مضمربان خط کرده و چون خواست که کتابت آن با سایر مکاتبات استیاز یا به خط توقع را وضع کرد که بفضان سطح و نصف و راست قنات سجلات و دیگر چیزها بدان خط نگاشته و دیگر خط رفاع بود که چندان آن سطح و نیم اتمت آن دور بود که ر قها و احکام بدان خط نگاشته و این خط در عهد وی شایع گشت و بسیاری از مردم بکن و شیوه وی اخذ نمودند و بر همان طریق بود تا آنکه که این باب بنماید که شرح حالش ایک خواهد آمد بعضی تصرفات در علم و مرکب و کاغذ نمود که نزاکت و طراوت و خوبی آن پیش از خط ابن سنی

تاریخ

بنظر میآید چنانکه صاحب تجارت السلف هندو شاه گبرانی در شرح حال وی آورده است که مصنف اصل کتاب مرتضی سید صفی الدین گفت وقتی کتابی که یک حجم است من فتاوه تها بنزد من بود یکم اینکه خط ابن معتمد است و در این کتاب خود داشته بجماره از مطالعه آن مخلوط و پرمند میشدم تا روزی جمال الدین یا قوت مستعصمی در حکام تالیف آن کتاب بنزد من آمد آن نسخه با من بود چون نیک تا آن کرد و تقصیر نمود گفت شاید که ترا در این کتاب کان این بوده که این کتاب خط ابن معتمد است من گفتم در این جای سنگ نیت که این کتاب خط ابن معتمد است گفت نه چنین است که کان کرده این کتاب خط ابن معتمد است که بر سبک و طریق ابن معتمد نگاشته زیرا که این بواب در مبداء امر سالها از خط ابن معتمد مشق و نقل میگردد و چون توانست خط خود شبیه بخلاصی کند میشود بگرداند و بر طریق که اکنون بین اهل خط آن سبک و شیوه مشهور است نگاشت با بطلان آنچه در اشاره قی بدین وقت در بدایت حال که آثار فضل و فطانت از وی ظاهر و آیات اقبال و ترقی از نامید شایع گشت در دستگاه خلافت متصدی متولی بعضی از امور و مصداق انجام همام جمهور گردید تا آنگاه که خدا تشمس بمرض ظهور و بروز رسید و حاکم بعضی از اعمال مملکت فارس گردید و در مملکت خدمات شایسته و کارهای بزرگ نمود و بواب جو دو سخا بر خلاق بر گشود و با انالی فضل و علم بیگونی بسیار گردید و با بخت او را وقتی در انظار پدید گشته و از مصدر خلافت هر روز در باره وی تشریحی بسند او مضائقه بر اعمال وی میرسید و بر همین حال حوالش وی در ترقی بود تا از فارس بنیاد و مراجعت نمود و او هنگام زمان خلافت المقدر بالله عباسی بود و زمان ترقی و فتح همام وزارت طیفه در عهد ابو الحسن علی بن فرات بود که از اسباجی نژاد آل عباس بود که او را در جو دو سخا شبیه بچهره مواج گردید و این فرات چون کنایت و کاروانی و قدرت و یراد انواع مکاتبات که هر قسم بر خیالش گشتی مینوشت بدید یکباره امور جو در انجام امور ملکی و غیره بوی بازگذاشت و نیز فرات تا در باب عاجات قصه های خود با و عرض کنند و بی اطلاع وی بر امری از امور اقدام مینمود بدین سبب هر روز کارهای وی در ترقی نماند و فایده عظیم و ثروت و کنتی جنیبت یافت در انحال نیز دخترهای از خاندان بزرگ بخواست او بگذاشت عریض گشته و منزلت رفیع و مدتی بر اینحال در امور ابن فرات مدخلیت داشت تا آنگاه بنا بر فتاوه که بین خلافت است و حد بغل جلی طیبی این فرات را دشمنان پدید آمدند و در نزد متعدد سعایتها در حق او نیز بزرگ نمودند ابن معتمد را در نهایت با بود و عهد تحریف و امیدوار کرده با خود پار کرد و ابن معتمد ناچار آنا را همراهی کرد و این کار بسیار آن شد که ابن فرات بحکم طیفه بگرفتند و خط عزل بر جریه و اعمالش کشیدند و علی بن عیسی بجای او وزیر شد و در ایام عزل آن وزیر سیکو سیرا بگرفتند شد ای بسیار کشید و زحمتهای بدو دادند و بر این امر زمانی بر نیامد که طیفه از کرده خود نام شد و علی بن عیسی معتقد بچوس گشت و دیگر باره ابن فرات را وزارت داد و چون آن کار فرمندی از ابن معتمد در حق خود دیده بود سزای عمل او را بفرستاد تا گرفته بچوس داد و یکصد هزار دینار او را صادر کرده و تمام آنان را بی او از آن روی که نهایت تو اگر بود پس از مشورتها مشکوب و مجوس بود و در آن ایام در مجلس کجاست کلام الله شتال است و نوشتن سایل و شعر خواندن مشغول میداشت چنانکه از ابو عبد الله محمد بن اسماعیل معروف بزنجی که در آن ایام کاتب ابن فرات بود نقل شده است که چون ابن معتمد که متذکر مجوس شد اگر چه در میان دوستی و یگانگی بود اما از بیم ابن فرات ترده می گشت و اینست که وقت چون ایام نخست در زندان دراز گشت این بیات من نوشت

تاریخ حاکم

ایام نخست در زندان دراز گشت این بیات من نوشت
 ابونام القریاس اجمع غالباً

ابن مشهور

فَمَا كَانَ لَنَا نَكْبًا كَفَّ طَالَنَا
 وَكَلا نَزَلْنَا فِي الرِّجَالِ مَوَاسِينَا
 فَهَبْنَاكَ عَدُوًّا لَصِدْقِي فَانْتَهَى
 وَكَلَّمَ مَنَابِتَنَا نَكْبَةً مَنَابِتِنَا
 وَكَلَّا نَزَلْنَا فِي الرِّجَالِ مَوَاسِينَا
 دَابَّتْ الْأَعْدَاءُ فِي بَرَحُونِ الْأَعْدَاءِ

حاصل آنکه گوید می بینیم ماکه کوفی عهد و پیمان و حرام کرده اند مکاتبات و پرسش حال از بیم دوستان یا در این
 امر غرض درست یا از گرانای کاقد است چگونگی می شود و اگر گاهی سوال میگردی از حال من که چگونه است حال تو با
 رنج و سختی که بر من بگذرد رسید و گذشت دوست صدیق گفته ان مردمان آنست که رعایت حمایت کند دوستان
 در نگاه ابتدا و سختی اما اکنون می بینم نه چنین است مواسات و ملاقات دوستان در حالت دست و پا بستگی
 خیال کن که تو دشمن من بودی نه دوست می بینم من که دشمنان نیز گاهی نجاشی ترحم میکنند بر دشمنان با تامل و زیر نظر
 روزگار خود را در محسب میکند زانند تا آنگاه که این فرات مغزول شد و چنانکه در تواریخ مضبوط است مونس خادم پس از شکست
 او را با پسرش کشت پس این مقلد از حسن گذشته و مستعدی بیشتری از امور خلافت بود تا آنگاه که وزارت مقتدر و بکر باره
 بن عیسی سید وزمانی بر نیاید که وی مغزول کشت رای مقتدر بران قرار یافت که کلیه امور ملی و وزارت و کف کفایت
 ای نند و همچنان کرد که میخواست پس آنچه از تشریفات وزارت که رسم و راز بود با طاعت که آنها بدو داد و اختیار کلیه امور بود
 و این حکایت در سنه سیصد و شانزده هجری بود و سه سال در کمال اقتدار بهجات وزارت و لوازم نشنل خیر عمل نمود و اقتدر
 مخارج و بذل بخشش که وی کرد و چگونگی از وزارت تا انوقت کرده بود پس دشمنان اهل حد مزاج حلیفه مقتدر از وی خوف
 رقم عزل بر صیغه اعمالی بر کشیده و فرمود تا او را گرفته و شکنجه کرده مالی بسیار بمصادره گرفتند و از بغداد نفی کرده بست
 بلاد فارس رفت و این حکایت در شانزدهم جمادی الاولی سنه سیصد و هجده هجری بود پس از زمان بر نیاید که مقتدر به تنگنا
 مونس خادم مغزول کشت و القاهر با لب بر سرند خلافت مسکلی گردید همان روز که خلافتی با وی بیت نمودند رسولی در کمال
 بخارس فرستاده او را نزد خود خواند و در پنجشنبه عید صبحی سه سیصد بیت هجری در همان روز بمقتدر رسید خلعت وزارت به
 زیاده از حد بر شتون سابقش بفرزد و در وزارت استقلال استقرار داشت تا آنگاه که مونس خادم و علی بن بلین در
 قاهر متفق گشتند و او را در نزد قاهر بدستی علی بن بلین متمم داشتند و این مقلد از بیم جان بکوش که نجات در زندان
 اخفا نمیبرد و گاهی با بعضی از امرای قاهر که با وی ام از دوستی میزدند ملاقات میکرد و ایشان را بر قطع قاهر و فرزند
 از جمله مخفی که با بسیاری ترک که در انوقت رهش از ترک بود و مربوط بود و دستیار زرد بود و گفت که چون تبرد
 بسیار بود و بگویی که بر حساب و صنایع نجومی امسال کبکی شامل حال قاهر گردد و اگر خاطر بسیار از طرق دیگر نیز نسبت قاهر
 خوف کنی از من احسان یابد خواهی دید و همچنان شد که وی میخواست در جهان ایام خاطر بسیار از قاهر مخرف
 کشته با امرای می متفق شده قاهر گرفته بچشمانش میل کشیده و در همان روز با مونس مقتدر که طبع با رضی با
 بود بیت کردند و این واقعه در ششم جمادی الاولی سنه سیصد و بیست و دو هجری بود و چون راضی در امور خلافت
 مستل کشت منصب وزارت با بن مقلد تفویض کرده و در این ابراقه دار و تسلط وی در امور وزارت از هر بابی بر کشت
 پس از زمان در از بر حسب رسم روزگار راضی از این مقلد رنجیده بحیال عزل وی اقدام و مغزول بقوت که پیش
 امکان بود در امور راضی تسلطه اقتداری کامل داشتند تی بود در میان او و این مقلد و حش در بخشی بود و چنانکه

کشته با امرای می متفق شده قاهر گرفته بچشمانش میل کشیده و در همان روز با مونس مقتدر که طبع با رضی با
 بود بیت کردند و این واقعه در ششم جمادی الاولی سنه سیصد و بیست و دو هجری بود و چون راضی در امور خلافت
 مستل کشت منصب وزارت با بن مقلد تفویض کرده و در این ابراقه دار و تسلط وی در امور وزارت از هر بابی بر کشت
 پس از زمان در از بر حسب رسم روزگار راضی از این مقلد رنجیده بحیال عزل وی اقدام و مغزول بقوت که پیش
 امکان بود در امور راضی تسلطه اقتداری کامل داشتند تی بود در میان او و این مقلد و حش در بخشی بود و چنانکه

ترنگ

این مقلد است

۴۹۰

ترک که مستحق دار الخلافه بودند سپرد که چون وزیر بسیاری خلافت در آید بجزید و هجوم آورده و او را بگیرند و در جای
نکا پازند و خلیفه در این امر با مخالفت بخواه کرد چه در این امر مرتبت که بر شاه واضح خواهد گشت غلامان کعبه
یا قوت در دیندار الخلافه اجتماع نموده چون وزیر بر حسب امر مقرر و مسموم و خواست از دینز جور کند غلامان بوی
هجوم آورده گرفتندش و بجای که در دار الخلافه بود برده صورت حال نوشته با تقصیر اتش نبرد خلیفه فرستادند
خلیفه بدان امرش در داده و بنا بر میل خود و جماعت از امر او اعیان تصدیق علی بن عیسی وزارت برادر علی بن عیسی
عبدالرحمن عیسی بن او بن جراح داد و ابن معتد را به و تفویض کرد عبدالرحمن بن عیسی از بابت سابقه تقار و
عدالت که با وی داشت بیسوی چه از خدمت او است در حش چیزی فرو گذاشت نمود و بتاز پانه بدن بر تخت سپرد
این مقرر داشتند که هزار هزار دینار تسلیم و کلامی خلافت نموده تا خلیفه از خطای وی می گذرد ابن معتد تمامت
امثال با در حش انصاف بخانه خود حاصل کرده و در بر روی خود بست برادرت را با آشنا و بیکانه ترک نمود
بکتابت کلام احمد مجید مشغول گردید و زمانی بر آن حال بر نیامد که راضی امیر لامرانی بغداد و رقیق و قوق امور ملکی او عهد
ابن رائق نهاد و نوشته خراج مملکت از وی بستاند و جزئی و کلی امور را تفویض می نمود و فرمان رفت که خطیبان
بر منابر پس از نام خلیفه نامش در خطبایا در نزد ابن رائق با نذاز و در امور ملکی و خلافت تسلط پیدا کرد که مانع
آن تصور در نیامد و از بابت تقار و عدوتی که با ابن معتد داشت کاشکان خود را سپرد که در املاک و ضلع
و عقار و می پرسش ابو الحسین دست اندازی کرده نهایت بی اعتدالی مرعی دارند ابن معتد چند مرتبه نبرد ابن رائق
و کاتب می نظم برد و تزلزل کرد جز سخنان نشت و حرفهای مستحسن چیزی نشنید و چون از ابن رائق یاروس گشت
بخیال چاره آنگار برآمد و مکتوبی بخلیفه نگاشت که مشتمل بر خیانتهای ابن رائق و آنچه از ظلم و تعدی که نسبت به
و سایر بر پای کرده بود و نیز در المکتوب نگاشت که اگر وزارت بوسی دهد و ابن رائق را بد و باز گذارد و سینه نبرد
بفرمود دینار تسلیم کاشکان خلیفه نماید راضی در ظاهر بان امر راضی گشته و این کلمات بدست علی بن بardon بنجم
بود و چون ابن معتد اطمینان بخلیفه پیدا کرد و قرار بر آن شد که وقتی پنهانی سبند و خلیفه رفته بقیه عمل اتمام نماید
پس روزی که بخیال آن افتاد که شب از آن مخفی نبرد و خلیفه رود شبها حرازه رمضان بود و قمر در تحت الشاع و این خیال
بعقیدت بنحین بجهت آن کرد که چون قمر در تحت الشاع باشد کفکوی در امور مخفی را فیه نیکو و عاقبت آن محمود است و
انکال برین امر و توکل نکردن بر خدای خود باعث این شد که بیو عاقبت مبتلا گردید با جمله چون ابن معتد بخیال
که مسطور گشت با اطمینان رفتن نبرد خلیفه بدار الخلافه رفت راضی در نبرد خویش بخواند و بفرمود تا او را گرفته بکس
صبح انشب خلیفه رسولی نبرد ابن رائق فرستاد و از صورت واقعه بیا کائید و انرا مسلمات که با من و خلیفه و
شده بود و باز نموده انجلیت که در باب گرفتن ابن معتد انیشیده بود ابن رائق را اطلاع داد از آن محبت خلیفه
نسبت بوی اظهار استنان زیاد نموده و از گرفتاری وی مسرور گشت و چهارده روز بر آن حال حالت در حسن ماند و چون
چهاردهم شهر شوال سنه سیصد و بیست و شش هجری آمد خلیفه ابن رائق را بخوانست و بفرمود تا ابن معتد را جماعت از قوا
با اینها حوال بجنور آورند و انکتابت که در باب ابن رائق نوشته بود بان ابن رائق داد تا بخواند پس از جواب سوال
سیار ابن رائق از خلیفه متعنی گشت که دست رهنش از زیر عالم بکوی سیر مقلوب نماید راضی از بابت اینکه کلام او ملک
در دست

ایضاح

۲۹۳

در دست ابن اقی بود رضای او را ملاحظه کرده بدان امر رضا داده فرمان رفت که دست راست وی متعلق نماید همیشه
خلیفه هر چند التماس کرده که حقوق خدمت دیرین وی آنست که از قطع دست وی خلیفه درگذرد و مخصوص دستی که چندین
کلام الصغیر نوشته باشد و واضح چندین خط از خطوط باشد و نیز چندین کلام کعبه او نوشته و احزاب و تصحیح کرده باشند و
اصنای بیچک ازین بیانات نگذرد حکم نمود در میان دست راستش قطع نمودند و بزندانش بردند تا این موضع آنچه نوشته شد
موافق روایت صاحب ابن خلکانست و در بعضی از تواریخ و کتب دیگر سبب قطع ید ویرا بدقیسم نوشته اند پس از مصادره و
که نگاشته شد و یکنه که در خانه خود نوشته بود راضی دیگر باره وزارت بدو داده و این بار در ایام امیرالامرائی ابو بکر محمد بن اقی بود
از آنکه تمام رتق و فتن امور خلافت در عهد وی بود این مقدمه از وزارت جز نامی پیش نداشت و ابن اقی از خوف احتمال
دستی در امور ملکی دست تعدی بر اموال و صنایع و عمارت وی دراز کرده بر طریق از طرق که دست او نیز پیدا میکرد تعریف
در اموال اموال اموال می نمود این مقدمه هر چند در آن باب ابن اقی تزلزل و تعظیم کرده فائذتی بران مرتب نگشت این مقدمه
چاره افتاد و بجهت حفظ خود و اموال دست تعدی ابن اقی را از خود کوتاه نماید بنا بر آن مکتوبی بحکم ترک که یکی از غلامان داد
ابن زیاده سلطان دیلم بود که در آنوقت بر بعضی از نواحی بلاد عرب حکمرانی داشت و استیلا داشت تا به بنجاست او را بنجد ابدی
و در آن نامه مندرج ساخت که اگر بعد از آن بی تا مل او را خلیفه ابن اقی امیرالامرائی بدو هم بر اینصورت بنا به شوکی که در آن
او ان بری قامت داشت نوشت و ترغیب ترکیش نمود باین بنجد او با خلیفه نیز این امر در میان او بود که بحکم ترک را
بنجد او خواسته مضطرب ابن اقی بوی بود و در نزد خلیفه زیاد بجهت این امر فریاد و محسنات بشرد اگر چه خلیفه بظاہر در این امر
ابن مقدمه امرای شده لی در باطن زیاد از آن حکم بنجد او گریه داشت و چون این مطلب با خلیفه در میان او در دید که خلیفه
نیز بدان امیرمیل نیست مکتوبی دیگر باره بحکم نوشت که خلیفه آنچه و خواه من بود بعضی فرموده و اینک تر لازم است که بسبب
استیصال بنجد او آئی و خود در شکی که تحت الشعاع بود چنانکه اشارت بدان رفت بسبب خلاف رفته باقیه عمل انجام دهد پس
از رسیدن بدار الخلافه خلیفه اذن حضورش ندا اشارت بانند و عیش نمود و ابن اقی را از آن امر اطلاع داد و ابن اقی
از انهد بانی شکر بسیار نمود در چهارم شوال سنه مسطره ویرا بجنود خلیفه آوردند و مخاطب گشت که چرا بی امر من بحکم گشت
نوشته ابن مقدمه کاتب را مگر شد بحسب تقدیر انکوتوب که بدست خلیفه افتاده بود مبرض ظهوره بر روز آمد و حکم بقطع ید
آن وزیر عالم رفت هر چند التماس کرده که دستی که واضح چندین خط است و چندین مصحف نوشته چرا باید بقطع نمود
بجائی نرسید پس از قطع ید فرمان رفت که بزندانش بر بند مردمان قطع ید ویرا بقیه نفرین ابن شبنو و مقرعی انشد که
شرح حال ابن شبنو شرح آن نگاشته شد در انعام بگزار آن مبادرت نرفت مع آنجمله راضی چون بقطع ید ابن مقدمه حکم
فرمود و بزندانش اشارت نمود از انقل زیاد و نام و پیشان شد و بفرموده اطباءی مخصوص خود بمعالجت دست و
پردانند که از خدمت آیسسی بوی نرسید از جمله اطباء ابو الحسن ثابت بن سنان بن ثابت بن قره طبیب بود که در ان کتاب
مستطاب بجای خود شرح حالش خواهد آمد و انطبیب حاذق مدتی بدیده بمعالجت دست وی مشغول بود تا بکلی ان جراحت بر
بهود نهاد چنانکه صاحب ابن خلکان از همین طبیب حاذق حکایت کرده است که گفت روزی در ابتدای جراحت
وی بجهت معالجت نزد او نرسید و انشمنه رفتم از آنکه ممنوع بود که گمان وی سایر مردم از رفتن نزد او و احوال بر خود
ابو الحسین را از من پرسید بدو گفتم در کمال صحت و سلامت است از آن بیان خوشحال شد پس از لحظه او را که گرفت

اینگله‌ها

۲۶۴

و ساعتی بر دست بریده و حالت خود بگفت گفت خدمت بها الخلفاء و کذب بها القرآن الکریم
بخطین دفعین تفتح بها کما تفتح ابدی التصویر یعنی بدین دست خدمت کردم خلفا را و کاشتم بدان قرآن
کریم را بدو خط و مرتبه قطع میکنند آنچه آن که کوئی قطع خواهند نمود دست در دوازده آفتاب بن نشان گوید زمانی دراز در نزد
وی نشسته و تسلیمش نمودم و گفتم که این آخرین بیخ و صد می است که بر آن وزیر بزرگ رسید پس ازین دیگر گراستی نخواهد
دید و زمانی نخواهد گذشت که این گراست بمرت تبدیل خواهد یافت پس دیگر باره بگراست و این شعر بخواند

اِذَا مَاتَ بَعْضُكَ فَاِلْبَعْضِ قَارِ الْعَبْصُ مِنْ بَعْضِ قَرِيبِ

یعنی هرگاه ببرد جماعتی از شما پس از بیاید جماعتی دیگر بر شما پس برستی و تحقیق که بعضی از مردم نزدیکند به بعضی دیگر
در بستری از کتب تواریخ مسطور است که چون جراحت دست این مقلد روی به پوینها و نجیال این افتاد و بجهت اشتغال
خاطر بکلام ارباب مجید اشتغال جوید قلم را بوضع خاصی بر ساعد خویش می بست و نوشت پس آنکه کند که بدان امر عمارت و طاعت
نمود خط را بجائی رسانید که کس با خطوطی که ایام و اشیان دست یگاشت فرق نمیتوانست کرد و همچنین بدست چنانچه
مراققات و مکاتبات یگاشت که عقل از انغمز نشستن حیران میشد چنانکه یکی از ارباب آن زمان گفته

لَسْتَ تَقْطَعُوا اَحَدِيْ بِدَايَةِ خِيفَةِ

لَا فَلَامِيْهِ لَالْتَوْفِ الْمَقْصُورِ

دَابِثِ الْوَدِيِّ بَيْنَ اللَّحَى وَالغَلَامِ

لَمَّا قَطَعُوا وَاَبَا اِذَا مَا اجْلَسَهُ

یعنی اگر بریدند دست او را از ترس قلمهای او نه از ترس شمشیرها برآید قطع کردند برای و بدید بر او را که چون آن تیر
بجوان بیاد روی مرکب دشمن از آن دیده میشود که یا از احکام و گفتار دست در وقت حکمرانی دشمنان بد خوانان و
چون بر این امر پی بردند سخت بر رسیدند که بسا او دیگر باره بوزارت رسد انتقام بد خوانان بطریق دلخواه بخواند و دیگر باره بنا
سعایت و بد کوئی در نزد خلیفه گذاشتند و گفتند که این مقلد هنوز خدیو میگوید و از انصاف دست که بومی سید و پیش بر شده
هیچ تغییری بجالتش راه نیافتد با اینحال بقال از خدمت و غانگه وی در امور ملکی امین نتوان بود کوئی که بعد از قطع همین بنور
از شربا شد یا امید بصلاح کار وینوی دارد راضی چاره نگار از آنان بخواست که چگونه معلوم باید کرد گفتند با خیال و قتی مبرض تحقیق
و ظهور در آید که خلیفه دیگر باره او را استالست نموده پیام فرستد در طبع وزارت اندازد از آنکه راضی در دست امر او دراز
خود مقهور و مجبور بود بر حسب میل آنجماعت و پیام داد که انیمینتی واضح شده است که من از آنچه با توفیق پشیمانم و اگر تدارک
توانستی کرد تدارک آن گویش می اگر بازم ترا میلی بوزارت هست باز اشغل خیر و عمل سابق بر تو مقرر دارم اما چون این
بر دست است تو رسید و منصب بزرگ را چگونه پیش توانی برو از آنکه چون فردا روز کار خواهد که ما مساعد کرده و بجهت وسیع
اسباب نکت از هر سوی هم آید این مقلد پنداشت که آن پیام حقیقی دارد و گفت آنچه از من مضبوط شده است در کار من
خلی میبارد زیرا که دل و دماغ و عقل و رای من همه سلامت اند و آنچه بر دست راست من افتاده است مرا از آن مضرتی نیست
از آنرو می آن کاتبان که تربیت کرده ام با ملا من کتوبات و دستاویز بنویسند و نیز بدست چپ همچنان بنویسم که بدست
بر دست است قلم می بندم و همچنان بنویسم که هنگام بودن دست راست چنانستم پس از اطلاع راضی بر اینحال
شدن آنجواب دانستند که از خیال وزارت متعاده با خواستی دشمنان در آنروز بفرموده آن وزیر بزرگ را بگشتند و در
دار الخلافه در آنوضع که مجوس بود و نقش کردند و آنرا آنچه صاحبان خلکان مسطور داشته این است که چون وقت دست

این مقلد

ابن مفکر

۲۱۵

این مقلد بود یافت چنانکه مسطور گشت قلم بر ساعد بسته بنگاشت و باین او در اضی در باب امر وزارت پنهانی سوال جواب بود در آن حال بحکم ترک که بنیال امیرالامرائی بغداد بود و ذکرش گذشت و بدخواه این ائق بغداد آمد این ائق ترسد که بنا کاروسی بدستیاری بحکم اصلاح گیرد و گفت تاز با نشانی نیز قطع نموده و برین حال مدت زمانی در حبس بود برض اسهال نیز فکشت و کسی نبود که پرستار و موطن خدمت وی باشد چای در حبس بود چون عطش بروی غالب میشد بست چپا آب از چاه می کشید و با سرودان در عرض دست دیگر میسوزد دست چپا او با هزاران صدمت مرغ آب از چاه بیرون میآورد که آبش از آن رفع عطش خود نماید **فَاعْتَبِرْ وَافْهَدْ بَاوَلُوا الْاَبْصَادَ** در تذکره خطاطین مسطور است در ایامی که انوزیر کامل در حبس بود شی امیرالمومنین علی بن ابیطالب علیه السلام را بخواب دید عرض کرد ساهای دراز بشر اعدایت و کتابت صحیح کلام الله مجید اشتغال اشتم اخرا لامر دست راستم را بسعایت دشمنان بریدند فرمود این صدمت مرغ در دنیا بر تو وارد نمید که آنکه خطا کوفی را مضمون نمودی از آنکه در تصحیح کلام الله دستکتاب آن مرغ زیاده بود مشوبات اخروی تو خواهد رسید پوشیده نخواهد بود خوابی که از این مقلد نقل کرده اند میتوان یقین کرد که از رویای صادقه است بدلیل اخبار و احادیث بسیار در نبی از تبدیل و تغییر آیات و کلمات و حروف در رسم کتابت و قرائت که آن احادیث خود در نزد فرق اهل اسلام از هر طبقه معروف و مشهور است و در آن اختلافی نیست بنا بر اخبار و تغییر کلام الله میسوزند شد که تغییر در خطوط نیز کمی تغییر است چنانکه زینت کلام الله نیز از آن قبیل است که نبی شده در تذکره خطاطین مسطور است که چون میر علی تبریزی خط تحقیق را وضع کرد پس از آن هر یک از خوش نویسار خواستند قرآن بدخط نویسد تمام نخورده وفات کردند از جمله مالک دینی و قرآن تحقیقی نوشت تمام نرسید و از این قس چند نفر را نوشته اند که ذکرش باعث تطویل است در همان حسینعلی میرزا فرما فرمای فارس قاضی علی محمد شیرازی که یکی از فحول کتابخانه بود قرآنی تحقیقی بحکم فرما نگاشت قریباً تمام صغنی در چشانش پدید گشت بار الخلفه از سادات دراز در دار الخلفه با کوری پرست و در دار الخلفه وفات کرد و دیگر میرزا اسد الله شیرازی بود در او اخذ دولت شاهنشاهی میرزا محمد شاه قرآنی تحقیقی نگاشت و همچنان تمام میرزا اسد الله در گذشت سه جزو از آن که باقی مانده بود در او ایل دولت قریباً بحکم شاهنشاهی چنان پناه میرزا غفار خان تبریزی تمام نمود و آن کلام الله اکنون در مخزن کتب شاهنشاهی موجود است باینکه این مقلد ایامی که روزگار خود را در حبس میگذرانید در سگایت و نقدان دست راست اشار بسیار کفایت از جمله آنها

این چند شعر است

ما شئت الحبا ولكن توغت	با ما ناهم قبانت بمبني
بغيت دهنى لهم بدنياى حتى	حرمونى دنيا هم بعد دهنى
والقدحط ما استطعت مجهد	حفظ اولسهم فما حفظونى
لكن بعد المين لذه عيش	بلحبوطنى بانى بمبني فدينى

میگوید من ملول نشدم از زندگی لیکن مطئن گردیدم بعتمای ایشان پس ستم جدا شد وین خود را برای ایشان بدینیا فروختم تا اینکه بعد از رفتن دین مرا از دنیا بیخود خودشان محروم کردند و بسکویه و بانه از آنکه در خود توانائی یا ستم کوشش و جدر در حفظ جانهای آنها نمودم پس با اینحال مرا نگاهداری نمودند مرا هرگز نخواهد بود لذت و عیش زندگی بعد از دست است ای زندگی چون دستا بدین روش تو نیز در

و نسیم ز شماره

ابن مفضل در نثر

۲۹۶

و نیز از اشعار او است که در زندان گفته

لست في اذلة اذ اجضني الدهر ولا شامحا اذ اولقاني
انا ناري في مرتع النفس الحما سد ماء جار مع الاخواني

یعنی غم من آنچنان کسیکه تغیر دهد روزگار مرا در پستی و کزیدن و همچنین در بندگی موافقتی که با من نماید من آتشی هستم در محلی که حاسد نفس خواهد برگردد و نظیر آیم در نزد یگان و برادران و دوستان و این دو شعر در مکه نامی که در حبس بود به پیش خود نگاشته است

الفاك و بلك صحته و سلامه و وفائك في منائر الامواء
ذكرت شكواي و كما في بدني فزجتها معي مكان الماء

یعنی خداوند ترا با سلامت مقرون دارد و مرا فدا کند از همه بدیها میگویم من بر بنجای خود را که در دست فتنه جامد مخلوط میشود است چشم من بآب هر حال چنانکه از روایت صاحب بن خلکان مستفاد میشود غیر از آنچه در تواریخ دیگر مسطور است پس از زمانی دراز که با سوا حال در زندان بماند و حالتش بر همانسان که مسطور گشت یکدشت و در بهانجای فتنه نمود مستعین بنی عملة زندان در بهانمکان که مجوس بود بی اطلاع کسانش فن نمودند و چون کسانش بر این اطلاع گشت و فن نمودند و چون کسانش بر این امر اطلاع یافتند از خلیفه راضی در خواستند تا کالبد ویرایشان او نمیشی برود و در کوشش و فتنه نمودند و از اتفاقات عجیب که از وی نگاشته اند اینست که ابن مقله سه خلیفه را خدمت کرده و سه نوبت سفر کرده و سه نوبت بر مسند وزارت مملکتی که دیده و سه بار شش فن کرده و یکبار در دروازه خلافت دوم بار در کورستان سیم نوبت و در کورستان کالبد او را از خویشانش در خواست نمود که آورده در موطنی که در جنب سرای خود ساخته بود و فتنش کرده اهل تاریخ گفته اگر بقیاس مستقیم که خلیفه مثنی بود این مقله را به بن تفریب وزیر مملکت خوانند و او باشد و نیز چنانکه صاحب بن خلکان مسطور داشته و فتنه آن وزیر و دانشمند بزرگ روز یکشنبه در هم شهر شوال سنه سیصد و هشت و هشت هجری چنانکه مسطور شد در حسن اتفاق افتاد موافق تاریخ تولد و فوت عمر وی پنجاه و شش سال میشود و الله تعالی اعلم بحقایق الامور و آن وزیر بزرگ چون زیاده بعلم او اهل ادب مجالست و موافقتی داشت و خود از اهل فضل و ادب بود و در تاریخ بسیار در حدیثی که گفته اند جمله ابن رومی که از فحول شمری معاصره و پیش از محمد مشرک در نهایت فصاحت و بلاغت است در مدح آن وزیر

و دانشمند سروده

ان يخدم العلم التبع الذي له الرفاق دانت خوف الامم
فالوف والموت لا تثنى بباله ما زال يبيع ما يجر به العلم
كذا قضى الله للاعلام هذبته ان الشوف لها مذا و هفت خدام

حاصل معنی آنکه اگر خدمت کند وزیر دست شود قلم مرثیة را که خاضع و فروتن میباشد و نه ای کردگشان در نزد آن و خلیق را بجموده از نزدیکی آن ترس و بیم است در آنکالی خداوند آن قلم را بهترین را اجتهاد مویست همچنان سوزی که هیچ چیز با او متقابل نتواند شیبی بچین خواهد بود امور سپید و آن چیزی که جاری میشود با آن قلم همچنین جایی شده است فغان